

شماره ۱۰۲



# میلیتانت

نشریه گرایش مارکسیست ها انقلابی ایران

خرداد ۱۳۹۷

سال دوازدهم، دوره چهارم

رفرمیسم نو  
اول ماه مه ۲۰۱۸  
افغانستان: کودتا یا  
انقلاب  
کارگران فرانسه  
تولد لنین

غزه، اسرائیل و ترامپ



[militaant.com](http://militaant.com)

تلگرام @MarxismEnghelabi

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

## میلیتانت - شماره ۱۰۲

صفحه	نویسنده	عنوان مقالات
۳	هیئت تحریریه	پیشگفتار شماره ۱۰۲
<b>فلسطین</b>		
۴	گرایش م. ا. ایران	دست های دولت صهیونیستی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا از فلسطین کوتاه!
۵	گرایش م. ا. ایران	سیاست ترامپ و سرنوشت اورشلیم
۶	م. رازی	مصاحبه با مازیار رازی: در حاشیه تهاجم دولت اسرائیل به فلسطینی ها
<b>رفرمیسم</b>		
۹	ع. بیانی	«حکومت انسانی» مفهومی خرافی از سوی رفرمیسم «نو»!
<b>اول ماه مه</b>		
۱۳	گرایش م. ا. ایران	در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۷: اکنون چه؟
۱۶	بین الملل دوم	قطعنامه بین الملل دوم در مورد اول ماه مه
<b>بین المللی</b>		
۱۷	گرایش م. ا. افغانستان	افغانستان: هفتم ثور ۱۳۵۷ (کودتا یا انقلاب)!
۲۰	ز. سالوشین	مصاحبه با یک کارگر راه آهن فرانسه
<b>مقالات کلاسیک</b>		
۲۳	و. ای. لنین	به مناسبت پنجاهمین سالگرد تولد لنین



## پیشگفتار هیئت تحریریه نشریه میلیتانت ۱۰۲

بخشی از فعالیت‌های «کارزار بین‌المللی شاهرخ

زمانی» در اول ماه مه ۲۰۱۸.

کلن، آلمان



لندن، انگلستان



در هفتادمین سالگرد تأسیس اسرائیل حکومت ترامپ سفارت آمریکا در اسرائیل را به اورشلیم انتقال داد که منجر به اعتراضات توده‌ای مردم غزه و در پی آن کشته شدن ده‌ها نفر از جوانان معترض توسط سربازان اسرائیلی شد.

از اینرو انتشار شماره ۱۰۲ نشریه میلیتانت را با مطالبی در مورد وضعیت فلسطین آغاز می‌کنیم. به دنبال آن مقالاتی در نقد به مواضع حزب کمونیست کارگری در باره «حکومت انسانی»، بیانیه گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران در باره اول ماه مه ۲۰۱۸، مقاله‌ای از سوی رفقای گرایش مارکسیست‌های انقلابی افغانستان در باره مسایل افغانستان، و نهایتاً ترجمه‌ای به مناسبت پنجاهمین سالگرد تولد لنین را برای نخستین بار در این نشریه منتشر می‌کنیم.

ما قصد داریم نشریه میلیتانت را به شکل مرتب حداقل ۴ بار در سال انتشار دهیم.

این نشریه در سایت گرایش مارکسیست‌های انقلابی - میلیتانت [militaant.com](http://militaant.com) با فرمت پی‌دی‌اف (PDF) انعکاس می‌یابد.

از دوستان و رفقای که مایل به همکاری با نشریه هستند درخواست می‌شود که با ایمیل نشریه [contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com) تماس حاصل کرده تا ترتیب همکاری‌ها داده شود.

این نشریه را بخوانید و به دوستان و رفقا خود معرفی کنید.

ما از نظریات، ملاحظات و نقدهای تمامی خوانندگان استقبال کرده و تلاش می‌کنیم به آنها پاسخ دهیم.

۴ خرداد ۱۳۹۷ مطابق با ۲۵ مه ۲۰۱۸  
هیئت تحریریه میلیتانت

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

## بیانیه مارکسیست های انقلابی ایران پیرامون قتل عام زحمتکشان غزه

### دست های دولت صهیونیستی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا از فلسطین کوتاه!

ها در مسأله فلسطین دخالت می کنند، اما نه از آن جهت که نگران زجر و فلاکت مردم فلسطین هستند، بلکه به دلیل منافع بورژوایی خود. این حقیقت که آن ها از سازمان های مختلف فلسطینی بنا به محاسبات خود حمایت می کنند، مانع و سدّی عظیمی در برابر ایجاد وحدت کارگران در سرتاسر تقسیم بندی های ملی، قومی، مذهبی و فرقه ای ایجاد می کنند.

تنها راه حقیقی به سوی مبارزه علیه مهاجمین اسرائیلی و ستمگران حماس (و همین طور سازمان آزادی بخش فلسطین و الفتح) و اربابان منطقه ای و بین المللی آن ها، مسلح کردن توده ها و حرکت به سوی ایجاد یک صف مستقل متشکل از کارگران عرب، یهودی، کرد، ترک، ایرانی و ... است. البته تردیدی نیست که چنین چیزی یک هدف بلندمدت است؛ اما هیچ راه میان بری برای سرنگونی سرمایه داری و آغاز به ساخت جامعه ای سوسیالیستی وجود ندارد.

پیش به سوی یک جبهه بین المللی از تمامی کارگران و توده های تحت ستم برای سوسیالیسم!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۵ ادریبهشت ۱۳۹۷ مطابق با ۱۵ مه ۲۰۱۸



ماشین نظامی صهیونیستی، به بهانه ایجاد «امنیت» برای شهروندان خود، به توحش پس از توحش بدون هرگونه مجازات دست زده است. دولت صهیونیستی با وجود نقض فهرست بلندبالایی از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد در طول چند دهه گذشته، در بمباران اهداف غیرنظامی از زمین و هوا و دریا، لحظه ای درنگ نکرده است. ارتش اسرائیل ظرف چند روز، جوانان و اطفال بیگناه فلسطینی را مورد هدف قرار داد! و همچنان قتل و عام آنها به مناسبت ۷۰ امین سالگرد تشکیل اسرائیل ادامه می دهد.

اسرائیل قادر به انجام چنین کاری است، چرا که معتمدترین پایگاه امپریالیزم در منطقه محسوب می شود. اسرائیل، «آیینۀ تمام نمای» یک دولت بورژوایی میلیتاریست است که می تواند «کثافت کاری»های امپریالیست های دمکرات آمریکایی و اروپایی را انجام دهد. به همین دلیل است که امپریالیست های آمریکا این بار نیز صریحاً به حمایت از ارتش اسرائیل ادامه دادند.

اما چرا حماس تلاش می کند که این مقاومت را مصادره کند؟ چرا دست به ایجاد واحدهای نظامی مردمی یا کارگری زده است؟ برای انجام این کار، حماس هم سال ها فرصت در اختیار داشته و هم به منابع مالی و تسلیحاتی دسترسی داشته است. چرا اکنون تمام آن چه که جوانان غزه برای نبرد علیه سربازان مهاجم دارند، تنها همان قله سنگ هایی است که از بمباران خانه هایشان به دست اسرائیلی ها برجای مانده؟

دولت کوچک حماس می داند که مسلح کردن توده های فلسطینی، به سقوط فوری خودش منجر خواهد شد! حماس سال ها توده های فلسطینی را سرکوب کرده است. حماس ایده های ارتجاعی و بنیادگرایانه را اشاعه کرده است؛ تمامی جنبش های مترقی یا فعالیت های مستقل کارگران، دانشجویان، زنان و سایر اقشار جامعه را سرکوب کرده است.

کارگران و محرومین منطقه طبیعتاً یک احساس همدردی با توده های تحت ستم فلسطینی دارند؛ توده هایی که بیش از ۷۰ سال است از حق ملی و سایر حقوق خود محروم شده اند، چه مسلمان و چه عرب. به موازات این همدردی مثبت، ما شاهد «همدردی» منفی و اعمال نفوذ دولت های ارتجاعی نظیر رژیم ایران، عربستان سعودی، مصر، ترکیه و غیره بوده ایم. این دولت

## اطلاعیه گرایش مارکسیست ها انقلابی ایران

## سیاست ترامپ و سرنوشت اورشلیم

اردن، که خدمتکاران اصلی امپریالیسم آمریکا در منطقه اند را خلع سلاح کرد. و در نتیجه به این دلیل آنان را تحت فشار بیشتری از سوی توده های خشمگین قرار خواهد داد.

مدافعان این سراب «راه حل دو دولتی»، همچنین شامل تمامی لیبرال ها، دموکرات ها و حتی بعضی گرایش های «چپ دلسوز» نیز بوده است. اکنون دیگر برای همه روشن شده است که «روند صلح اسلو» از همان نخست وسیله ای جز برای تحمیق، انفعال و کنترل توده های فلسطینی نبوده است. وسیله بوده تا صهیونیست ها و دیگر گرایشات افراطی اسرائیل به شهرک سازی در کرانه باختری و بیت المقدس ادامه دهند، و به گفته خود "حقایق بر روی زمین" را به نفع خود تغییر دهند. این تغییر "حقایق بر روی زمین" یعنی اینکه نه فقط تصاحب هر چه بیشتر زمین های فلسطینی ها را گسترش دهند، بلکه با ساختن جاده های ویژه اهالی شهرک ها، حصارها و تسهیلات نظامی، سرزمین باز هم بیشتری اشغال کنند. آنچه که امروز برای فلسطینی ها باقی مانده هیچگاه نمی تواند پایه واقعی برای تشکیل «دولت» یا «کشوری» به حساب بیاید! به این دلیل باعث تعجب نیست که این اقدام ترامپ از سوی بعضی از مذهبیان افراطی اسرائیل مورد انتقاد قرار گرفت. «مئیر پوروش»، معاون وزیر آموزش و پرورش، گفت که "بهای این برای ما گزاف خواهد بود و طرح صلحی که او عرضه خواهد کرد به ما آسیب خواهد رساند. بهتر است که در بخش هایی از کرانه باختری و اورشلیم [شهرک] بسازیم تا اینکه یک اعلامیه بی اساس داشته باشیم." این نوع گرایشات ترجیح می دهند که «بی سر و صدا» به شهرک سازی ادامه دهند!

## راه حل پروتاریای انقلابی

با وجود محکوم کردن این مانور ترامپ هیچ نیرویی، نه در بین دول عرب و اسلامی منطقه، و نه خود رهبری ورشکسته فلسطینی ها، نمی تواند برای توده های مردمی که در سال ۱۹۴۸ دولت - ملت خود را از دست داده، چشم اندازی برای تشکیل دولتی فلسطینی در راستای پاسخگویی به نیازهای ابتدایی آنها باشد. بدیهی است که مارکسیست های انقلابی هم انتظاری از ناسیونالیسم بورژوازی در قرن بیست و یکم نمی توانند داشته

در ۶ دسامبر ۲۰۱۷ دونالد ترامپ بالاخره یکی از وعده های زمان انتخابات ریاست جمهوری خود، که قرار بود "از همان روز اول" به اجرا بگذارد را با به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل برآورده کرد.

در حالی که در آمریکا اقدام وی نه فقط از سوی مسیحیان افراطی «انجیلی» و اکثر انجمن ها و گروه های فشار یهودی-آمریکایی - مانند «کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل» (AIPAC) - مورد استقبال قرار گرفت، بسیاری از سناتورها و نمایندگان مجلس جمهوریخواه و دموکرات، که با سیاست های ترامپ در موارد دیگر مخالفت کرده اند، از این کار وی پشتیبانی کردند! در مقابل، این اقدام بلافاصله از سوی همه کشورهای جهان - به غیر از اسرائیل - محکوم شد.

اقدام ترامپ، که در اصل قبول کردن «قانون ۱۹۹۵ سفارتخانه اورشلیم» کنگره آمریکا بود، صرفاً قدمی دیگر و در تداوم روند صد ساله کشورهای امپریالیستی برای تجزیه توده های عرب در کشورهای متفاوت، تضعیف آنان و استحکام پایگاهی کاملاً قابل اعتماد در خاورمیانه است. حدود یک ماه پس از صدمین سالگرد «بیانیه بالفور» ۱۹۱۷، که در آن امپریالیسم بریتانیا "ایجاد وطن ملی برای یهودیان در سرزمین فلسطین" را برای اولین بار به رسمیت شناخت، که در آن کوچکترین اشاره ای به ملت فلسطین به غیر از "عوام غیر یهودی در فلسطین" نشده است، سیاست ترامپ بیانگر نظر واقعی و بی رودربایستی هیئت حاکم امپریالیسم آمریکا در مورد توده های تحت استثمار و ستم فلسطین است.

## «راه حل دو دولتی»

ترامپ با این اقدام، موضع مدافعان آنچه که به «راه حل دو دولتی» موسوم شده است، را کاملاً خنثی کرد. سراب «راه حل دو دولتی» چیزی بیش از شعبده بازی از سوی «جامعه بین المللی» - بخوانید ائتلاف کشورهای امپریالیستی - برای مشغول کردن توده های فلسطینی و روی کار نگه داشتن رهبران مزدور و فاسد آنان نبود. رهبران ناسیونالیسم سنتی سازمان «فتح» و به نوعی حتی ناسیونالیسم مذهبی «حماس» این «راه حل» بیراهه را قبول دارند. ترامپ، همچنان با این اقدام رهبران فلسطینی ها و اعراب و رهبران کشورهایی مانند مصر، عربستان سعودی و

مادام که نظام سرمایه داری در خاورمیانه وجود داشته باشد، توده های فلسطینی به هیچ وجه نمی توانند به همه خواست های مبرم و اساسی خود به طور کامل دست یابند.

مسئله فلسطینی ها تنها پس از سرنگونی نظام سرمایه داری از سوی کارگران و زحمتکشان خاورمیانه، فرای مذهب و زبان مادری آنان، و با تشکیل دولت های انقلابی پرولتری و تدارک یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه می تواند به فرجام برسد.

۹ دسامبر ۲۰۱۷

باشند! تنها دولتی که به عنوان «فلسطین» می تواند در کنار اسرائیل قرار گیرد چیزی جز بازداشتگاهی برای توده های فلسطینی، که منبعی برای عرضه نیروی کار ارزان برای سرمایه داران اسرائیلی باشد، نخواهد بود. و درس ورشکستگی و عقیم بودن ناسیونالیسم فلسطینی ها نیز درس مهمی است برای توده های عرب، کُرد و دیگر ملیت ها در منطقه.

ما بر این باوریم که نه «سازمان ملل» و نه هیچ یک از امپریالیست های اروپا و رقبای آمریکا (مانند روسیه و چین)، راه حلی واقعی برای این زخم خونین هفتاد ساله فلسطینی ها ندارند.

## مصاحبه با مازیار رازی: در حاشیه تهاجم دولت اسرائیل به فلسطینی ها

شدت گرفت. در مقابل، گروه های فلسطینی مستقر در نوار غزه به پرتاب موشک به سوی اسرائیل مبادرت کرده اند و به گفته مقامات اسرائیلی، «مردم این کشور را در معرض ناامنی و خطر قرار داده اند!» تعدادی از موشک های فلسطینی به هدف هایی در داخل اسرائیل اصابت کرده و خساراتی به بار آورده و تلفات جانی به غیر از یک نفر نداشته است. مقامات اسرائیلی تهدید کرده بودند که در صورت ادامه موشک پرانی از داخل غزه، به عملیات علیه این بخش از سرزمین های فلسطینی شدت خواهند بخشید. همچنین، ارتش اسرائیل به اعزام واحدهای زمینی و تمرکز نیرو در مرز اسرائیل و غزه مبادرت کرده که احتمال شروع جنگ زمینی و اشغال غزه را افزایش داده است.

براساس طرح پیشنهادی مصر که اواخر روز گذشته ارائه شد، قرار بوده از روز سه شنبه دو طرف به تمامی عملیات نظامی علیه یکدیگر خاتمه دهند و در پی آن، مذاکراتی برای کاهش محاصره غزه صورت گیرد.

ظاهراً اسرائیل برای مبارزه با «تروریسم» و جلوگیری و موشک های حماس است که مردم بی دفاع را به خاک و خون کشانده است؛ در صورت که هدف اصلی حل بحران امپریالیزم در منطقه و بحران سیاسی درونی خود رژیم صیهونیستی بوده است.

میلیتانت: آیا این نخستین بار است که این گونه تهاجمات صورت می گیرد؟ اگر نه تاریخچه این تجاوزات چگونه بوده است؟

مازیار رازی: خیر این نخستین بار نیست. تهاجم اخیر به خاک فلسطینی ها تازگی ندارد. ۱۳ سال پیش محله تل سلطان، از محلات رفح، صحنه درگیری های خشونت آمیز بین افراد مسلح

۱۵ مه ۲۰۱۸ همزمان با انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس، فلسطینی های معترض در مرز غزه هدف آتش ارتش اسرائیل قرار گرفتند. در این درگیری ها ده ها نفر کشته و هزاران نفر زخمی شده اند.

برای توضیح مواضع مارکسیست های انقلابی در مورد نقش اسرائیل و وضعیت فلسطینی ها و رهبریشان، مصاحبه کوتاهی از رفیق مازیار رازی که چند سال پیش صورت گرفته است را باز انتشار می دهیم. میلیتانت

\*\*\*

### مصاحبه کوتاه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

میلیتانت: وضعیت کنونی خاور میانه در حاشیه حمله نظامی به نواز غزه را چگونه ارزیابی می کنید؟

مازیار رازی: دولت راستگرای اسرائیل بار دیگر ماجراجویی در منطقه خاور میانه را آغاز کرده است. دور جدید درگیری بین اسرائیل و حماس با ربودن سه نوجوان اسرائیلی در اوایل ماه ژوئیه در کرانه باختری رود اردن و سپس قتل آنان آغاز شد. در پی یافت شدن اجساد این سه نوجوان، یک نوجوان فلسطینی نیز ربوده شد و به قتل رسید و منابع اسرائیلی یهودیان تندرو را مسئول این آدم ربایی و قتل معرفی کرده و از بازداشت سه نفر در این ارتباط خبر داده اند.

درگیری دو طرف از حدود یک هفته پیش با حملات سنگین هوایی اسرائیل به غزه و افزایش موشک پرانی از غزه به داخل اسرائیل

بدیهی است که امروز دولت آمریکا و اسرائیل هیچ تضادی با یکدیگر در سیاستهای خود ندارند. بدون کمک های مالی و نظامی آمریکا دولت اسرائیل از نظر اقتصادی یک هفتته هم دوام نخواهد آورد. آمریکا سالانه ۳۰۰۰ میلیون دلار کمک «انسان دوستانه» به اسرائیل می کند. کمک های نظامی سر به فلک می کشد

در دوره پیش؛ دولت آمریکا و اسرائیل متکی بر یک برنامه حساب شده وارد مذاکره و معامله با یاسر عرفات شدند. هدف مذاکرات یزاک رابین و عرفات با وساطت آمریکا در این امر نهفته بود که اسرائیل، کار سرکوب و کنترل نا آرامی ها و حرکت های ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی مردم فلسطین را به عهده عرفات، به مثابه یک پلیس، بگذارد. سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) به رهبری یاسر عرفات در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل را در مقابل تشکیل «دولت کوچک فلسطین» کنار گذاشت. این تغییر موضع در راستای میدل شدن یک «سازمان آزادیبخش» به یک «دولت بورژوا» در مناطق اشغالی بود. دولت اسرائیل (با توافق دولت آمریکا) نهایتاً کرانه باختری رود اردن را در مقابل خریداری یاسر عرفات به مثابه یک «پلیس» در به کنترل در آوردن مردم فلسطین به او اعطا کرد.

اما، تحرکات مردم فلسطین ناشی از فقر و فلاکت منجر به تقویت گرایش های خرده بورژوازی مانند حماس /حزب الله شد. گرایش هایی که از جانب ایران و سوریه تغذیه مالی می کردند. فشارهای توده ای موقعیت رهبری جناح عرفات را در سالهای پیش دشوارتر و دشوارتر کرد. آنها در مقابل یک تضاد واقعی قرار گرفت: از یک سو می بایستی به عنوان یک خدمتکار امپریالیزم و اسرائیل نقش خود را در کنترل حرکت های توده ای به خوبی ایفا کند؛ و از سوی دیگر محبوبیت توده ای خود را به گرایش های حماس /حزب الله از دست ندهد. این تناقض عینی منجر به وضعیت بحرانی گشت. انتخابات چند سال پیش در فلسطین و پیروزی حماس و اسماعیل هنیه نمایانگر سیاست های اشتباه پیشین عرفات و عباس بود. ماه پیش به دنبال اختلافات درونی عباس تمایلاتی برای وحدت با حماس نشان داده و اقداماتی در این راستای در شرف وقوع است که دولت اسرائیل را سخت نگران کرده است. حملات نظامی اخیر نیز بخشا برای جلوگیری از این وحدت و تضعیف یک دولت یکپارچه فلسطینی صورت گرفته است.

اینبار حمله نظامی اسرائیل تنها به منظور ارباب مردم فلسطین است. دولت اسرائیل متکی بر تغییر موقت تناسب قوا به نفع دولت آمریکا در منطقه (اشغال افغانستان و عمدتاً عراق) برنامه ریزی کرده که جنبش فلسطین را تضعیف کند.

فلسطینی و نیروهای اسرائیلی بوده که این محله را به محاصره در آورده و به تخریب خانه های فلسطینیان و جستجو برای یافتن کسانی ادامه داده اند که آنان را «تندروهای فلسطینی» می خوانند. طی عملیات رفح، بیش از ۴۰ فلسطینی کشته شدند و نیروهای اسرائیلی به تخریب خانه های فلسطینیان مبادرت کردند. سازمان ملل متحد تخمین می زند که حدود ۱۶۰۰ فلسطینی در جریان عملیات جاری اسرائیل در باریکه غزه خانه های خود را از دست داده اند.

همچنین ۱۱ سال پیش؛ حمله نظامی اسرائیل به شهرهای کرانه باختری رود اردن و مقر یاسر عرفات در رام الله، اذهان عمومی جهان را به خود مشغول کرد. در آن زمان تاکتیک ضد انسانی دولت راستگرای شارون و حمله نظامی به شهرهای کرانه باختری رود اردن؛ نه تنها منجر به کشتار صدها نفر مردم بی گناه فلسطینی؛ و مانند حملات اخیر به لبنان، تخریب زیر بنای اقتصادی مانند قطع منابع برق و آب آشامیدنی، دوا و غذا رسانی و غیره شد، بلکه نیروی نظامی اسرائیلی از رفت و آمد آمبولانس ها و وسایل غذایی به بیمارستانها نیز جلوگیری کردند. بدین ترتیب تضمین کردند که زخمی شدگان همه به هلاکت برسند! (این وقایع مورد تایید سازمان های بین المللی نیز قرار گرفت).

در سال ۱۹۸۲ هم برای اخراج نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) از لبنان وارد آن کشور شده و بعضی محلات بیروت را با خاک یکسان کردند. در این جنگ حدود ۱۷۵۰۰ نفر کشته شدند. در روزهای ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر ارتش اسرائیل گذاشت که همکاران فالانژيست خود وارد اردوگاه های صبرا و شتیلا، که ساکنینشان خلع سلاح شده بودند، شوند، و پناهندگان داخل اردوگاه ها را به قتل برسانند. کل پروسه ایجاد و بقاء این دولت شامل کشتارهای عظیمی در منطقه بوده است.

میلیتانت: پشینه این اقدامات چه بوده اند؟

مازیار رازی: در طول تاریخ، زمانی که منافع امپریالیزم آمریکا به خطر می افتاد (مانند دوره اخیر در عراق و افغانستان)، در اسرع وقت اقدامات ضروری انجام می پذیرفت. برای نمونه در سال ۱۹۵۶ زمانی که دولت های بریتانیا، فرانسه و اسرائیل کانال سوئز را اشغال کرده و قصد سرنگونی دولت ناصر را داشتند، دولت آیزنهاور منافع خود در منطقه را در خطر دید و دولت های بریتانیا و فرانسه را تهدید به تحریم مالی کرد. در نتیجه ارتش این کشورها بلافاصله کنار کشیدند و نخست وزیر بریتانیا آنتونی ایدن استعفا داد.

بقیه از صفحه ۲۲

است و ما هم آن نیرو را نداریم که این اعتصاب را راه اندازی کنیم. ولی با این تجربه ما وقتی اعتصاب بعدی پیش آمد می دانیم چگونه سریع با کمیته اعتصاب کار را سازماندهی کنیم.

در خاتمه قانون پشت قانون حمله سرمایه داری و رژیم ادامه خواهد داشت، اما این حرکت بزرگ کارگران راه آهن به تمام کارگران نشان داد که باید با اتحاد همدیگر مبارزه را ادامه دهند. اگر چه نتوانستیم قانون را تغییر دهیم ولی هیچ جایی حرف از شکست نیست و همه جا مطرح می شود که مبارزه خوبی بودو باید دفعه دیگر قویتر و ادامه دار تر مبارزه کنیم.

مصاحبه از Sabine Saloschin از RSO Wien با یک کارگر اعتصابی در راه آهن فرانسه.

برگردان فرامرز عباد

بدیهی است که این روش راه حلی برای بحران منطقه ارائه نمی دهد. همانطور که تجربه اشغال افغانستان و عراق نشان داد دولت آمریکا در بحران عمیق تری فرو رفته است. به همین ترتیب اسرائیل نیز گور خود را در مناطق اشغال شده خواهد کند.

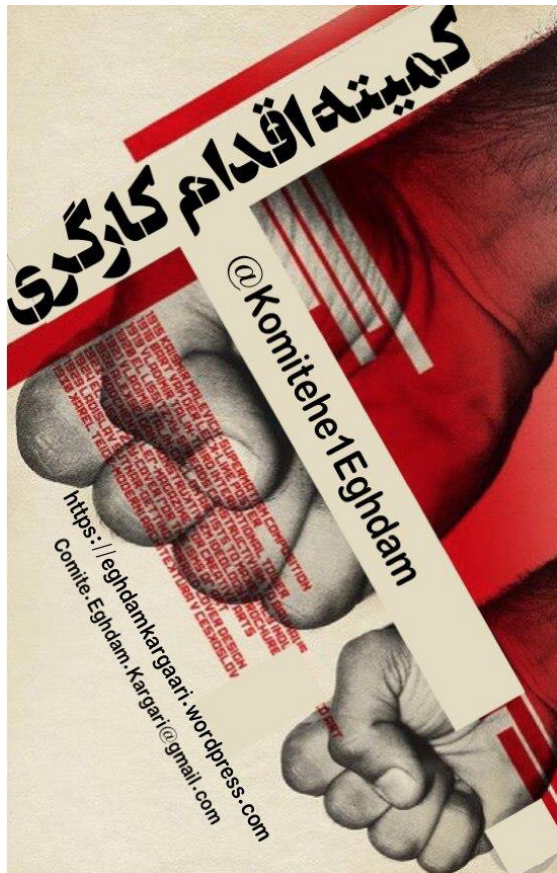
همچنین بدیل ها گرایش های خرده بورژوازی حماس/حزب الله تحت کنترل سیاسی و مالی رژیم جمهوری اسلامی که از طریق اقدامات انتحاری جوانان بی تجربه به کارهای بی ثمر تروریستی دست می زند، نیز پاسخگو نیستند. آنها در بهترین حالت، در مقام قدرت، کاری بیش از یاسر عرفات انجام نخواهند داد. پیشنهادات امپریالیست ها مبنی بر ایجاد دو دولت بورژوازی در منطقه نیز پاسخی به بهتر شدن وضعیت زحمتکشان فلسطین نیست.

تنها از طریق وحدت زحمتکشان اسرائیلی و فلسطینی در مقابل دولتهای اسرائیل و حماس و حزب الله؛ در راستای تشکیل یک فدرال سوسیالیستی در منطقه است که صلح به این منطقه بازخواهد گشت. تا زمانی که دولتهای بورژوازی فلسطینی در مصدر قدرت قرار گیرند، و تا زمانی که رهبری توده های فلسطینی در دست حزب الله/حماس باشد، دست های اسرائیل و آمریکا از منطقه کوتاه نخواهد شد. رهبری این جریانات انحرافی در نهایت با امپریالیزم توافق می کنند و پشت زحمتکشان عرب در فلسطین و لبنان را خالی خواهند کرد.

میلیتانت: با تشکر از شما

مازیار رازی: با آرزوی پیروزی برای همه مردم ستم کش جهان علیه نظام امپریالیزم و سرمایه داری!

۱۵ ژوئیه ۲۰۱۴





## «حکومت انسانی» مفهومی خرافی از سوی رفرمیسم «نو»!

علی‌رضا بیانی

مقدمه:

از خیزش بهمن ماه سال پیش به این طرف دوباره موضوعاتی مثل «حکومت انسانی، انقلاب انسانی و انقلاب مدرن» و نظایر آن برجسته، و این‌بار به طور جدی‌تری از سوی حزب کمونیسم کارگری تبلیغ شد. پیرامون این موضوعات بحث‌هایی، هم در بیرون و هم در درون این جریان درگرفت. رهبران حزب کمونیسم کارگری باتاکید بیشتر از قبل، از این خرافات دفاع می‌کنند. شخصا قبلا پیشنهاد مناظره شفاهی داده بودم که مورد استقبال ایشان واقع نشد. یا دست‌کم لابد پیشنهادکنندگان برای مناظره در وزن‌اندازه شهرام همایون نیستند که حزب کمونیسم کارگری یک نفر از کمیته مرکزی خود را بعنوان پای ثابت «بحث»، حتی در سطح مجری انتخاب کند. اما امتناع آن‌ها از بحث رودرو باعث نمی‌شود از نقد اشاعه خرافات به درون جنبش‌های انقلابی صرف‌نظر شود. از این‌رو اکنون نقد مکتوب خود به این موضوع را منتشر و همچنان برای مناظره شفاهی با رهبران این جریان پیرامون این موضوع اعلام‌آمدگی می‌کنم. دو انحراف چپ و راست از مفهوم حکومت:

اول؛ انحراف چپ.

اساس اختلاف مارکس با آنارشیسم از همین مولفه حکومت شروع می‌شود. آنارشیست‌ها در آن دوره، و به طور مشخص باکونین هر نوع حکومت و قدرت را منشاء فساد می‌دانست؛ از این‌رو خواهان مبارزه با حکومت و براندازی آن بدون جایگزینی با نوعی دیگر از حکومت و قدرت بود. اشکال این انحراف چپ این بود که مرجعی برای ساختن جامعه‌ی عاری از حکومت معرفی نمی‌کرد. معلوم نمی‌شد جامعه بدون حکومت را چه نیروی غیر منسجم، بی‌نقشه و برنامه، و با چه ابزاری خواهد ساخت. آنارشی این دیدگاه، درست در همین‌جا نمایان می‌شد که توده درهم‌تنیده‌ای که معلوم نمی‌کرد با چه قدرتی قادر به سرنگونی حکومت است و چرا همان قدرت نمی‌تواند جایگزین قدرت استبدادی شود، سعی به ساختن جامعه‌ی می‌کند که در آن از حکومت و قدرت خبری نباشد.

مارکس در مقابل آن دیدگاه بر این نظر بود که گرچه حکومت یک زائده غیر طبیعی است و جامعه کمونیستی احتیاجی به آن ندارد. اما برای ساختن جامعه کمونیستی نیاز به دوره گذار از نظام سرمایه‌داری به سوسیالیسم هست که این خود نیازمند مرجعی است به نام دولت کارگران. در نتیجه از نظر مارکس گرچه دولت خود محصول نظامات طبقاتی است و مادام که اثری از آن مشاهده شود به این معنی است که دوران گذار به اتمام نرسیده است، اما

برای عبور از این دوره نیز لاجرم جامعه نیازمند اعمال اراده طبقاتی اکثریت کارگران و مزدبگیران است که قدرت خود را در دولت کارگران و زحمت‌کشان متجلی می‌کنند. ویژگی این دولت بر خلاف دولت‌های نظامات ماقبل خود، هر روز کوچک‌تر و رو به اضمحلال رفتن است، تا به جایی که با از میان رفتن طبقات، دولت که نماینده یکی از طبقات در جامعه است هم از بین خواهد رفت. به همین دلیل فردریش انگلس از آن با نام «نادولت» هم یاد کرده است. دولتی که برای از بین بردن همه آثار نظامات طبقاتی، از جمله خودش اقدام می‌کند. بنابراین ما با پذیرش دولت کارگری مارکسیست و با نفی دولت، آنارشیست می‌شویم. حال اگر انحراف چپ از مفهوم دولت را موقتا کنار بگذاریم، به انحراف راست برمی‌خوریم که اتفاقا بعضا با ادعاهای مارکسیستی عرض‌اندام می‌کنند. اخیرترین نمونه انحراف راست در این زمینه حزب کمونیسم کارگری ایران است.

دوم، انحراف راست.

حزب کمونیسم کارگری ایران به پیروی از برنامه خود به ناچار به مسیری کشانده شد که دیگر بی‌پرده‌تر و بی‌رودربایستی با مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم انقلابی رودرو می‌شود. به خصوص که این اواخر به تئوری نیز بی‌محلی کرده و آن را لازم نمی‌دانند؛ از این سوال هم بگذریم که مگر در چه دوره‌ای روی کرد تئوریک داشته است؟! این جریان بنا بر ماهیت سانتیستی‌اش، خود را با شرایط مختلف وقف می‌دهد و استعداد زیادی دارد تا به سادگی اصولی که می‌تواند کلیت یک جریان را تغییر دهد کنار گذاشته و به کلی به جریانی دیگری تبدیل می‌شود. تنها از سخت‌جانی و سماجت خرده بورژوازی است که در همه این شرایط اسم و رسم حزب خود را حفظ کرده، و یا به دلایلی، از جمله برای جلوگیری از ریزش ناچار شده آن را حفظ کند. اما در این‌جا اشاره به ترم خرافی که این حزب با تلاش زیاد سعی دارد متداول کند لازم می‌شود.

انحراف به راست این جریان، با وجود نقاط مشترک زیادش با آنارشیسم، از آن روی بام افتادن در مفهوم حکومت است. این حزب نه تنها بر موقت بودن دوره نیاز به حکومت تأکیدی ندارد، بلکه دیگر رسماً با اختراع «حکومت انسانی» به مفهوم حکومت عمر ابدی می‌دهد.

شبه لیبرال‌های کمونیسم کارگری برای جلب توجه احزاب و قدرت‌های بورژوازی ناچار می‌شوند یکی پس از دیگری از مفاهیمی فاصله بگیرند که با کمونیسم تداعی می‌شود. هرچند بنیاد اولیه این مسیر در همان برنامه دنیای بهتر است. بدیهی است که وقتی در آن برنامه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به عنوان

خویش است. شاید اگر روزگاری منصور حکمت جمله قصار «اساس سوسیالیسم انسان است» را نگفته بود، و یا توضیح می‌داد که اساس همه‌ی فرمسیون‌های اجتماعی دیگر هم چیزی به جز انسان نیست، متفکران کنونی حزب کمونیسم کارگری تصور نمی‌کردند حال که اساس سوسیالیسم انسان است پس لابد حکومت انسانی همان سوسیالیسم است!

اصولا حکومت پدیده طبقاتی و به این دلیل مغایر اهداف انسان در جامعه غیرطبقاتی است، با این حال طبقه کارگر ناچار است برای دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از این ابزار به عنوان مرجعی برای ساختن جامعه نوین و مقاومت در مقابل دولت سرمایه‌داری که تنها قدرت سیاسی خود را از دست داده و هر لحظه ممکن است دوباره قدرت را پس بگیرد استفاده کند. اما دقیقا این خود یک نشانه از تداوم جامعه طبقاتی است، گیریم که دولت هر بار ضعیف‌تر و محدودتر می‌شود. در این دوره انتقال تنها دولت نیست که به عنوان نمادی از نظامات طبقاتی حضور دارد، انواع مسائل دیگر، از جمله مزد، تقسیم کار بورژوایی، (وجه توزیع بورژوایی)، مرز و کشور، کشمکش‌های قومی و ... همچنان وجود دارد و درست به همین دلیل جامعه در این دوره انتقال نه به طور کامل سرمایه‌داری و نه سوسیالیسم، بلکه وجه تولید غیر سرمایه‌داری به شمار می‌آید. بنابه توازن قوا و پارمترهای مهم دیگر، از جمله وقوع یا عدم وقوع انقلاب در سایر کشورها این دوره گذار ممکن است متوقف و به دوره بازگشت تبدیل شود. در همه‌ی این دوره عناصری از جامعه طبقاتی همچنان وجود دارد و اساسا کار عبور از این دوره عبارت است از زدودن همین عناصر، یا به قول مارکس از بین رفتن «دردهای زایمان». حکومت یکی از زمخت‌ترین عناصر باقی مانده از دوران نظام طبقاتی است و مادام که هنوز خود طبقه وجود داشته باشد، بیانگر ابزار اعمال اراده آن خواهد بود، حتی اگر آن طبقه کارگر باشد. حال چگونه لیدر حزب کمونیسم کارگری با یک درافزوده به مفهوم حکومت آن را از خصلت طبقاتی خارج کرده و وجه انسانی به آن می‌دهد، لابد به نقشه‌ای که در پس‌ذهن برای اختراع این نوع خرافات دارد بر می‌گردد.

البته چنانچه بخواهیم منصفانه ارزیابی کنیم نباید صرفا حمید تقوایی را مقصر اصلی در این سقوط آزاد به سمت راست در نظر بگیریم. فرق حمید تقوایی با سایر لیدرهای طیف کمونیسم کارگری در شجاعت و کم‌تر خجالتی بودن او در بزنگاهای خاص برای چرخش به راست است. اما مسأله اصلی این است که او از آن ریلی که از قبل در دوره حیات منصور حکمت کار گذاشته شده خارج نمی‌شود. بیانگر بی‌پرده تکامل همان مسیری است که در ابتدا در این حزب بنیان گذاشته شده بود. اگر در دوره حیات منصور حکمت صحبت از مفاهیمی مانند «حکومت انسانی» و «انقلاب

یک بند برنامه‌ای مستقل مطرح نشده بلکه فقط در ادامه توضیح کتابی حکومت کارگری، اشاره‌ای هم به این شده که: «به این در مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا می‌گویند»؛ در دوره حاد شدن کشمکش طبقاتی دیگر این مفاهیم به کلی کنار خواهند رفت و حتی به تمسخر نیز گرفته می‌شوند و به جای آن مفاهیم بی‌خطر و بی‌دردسر و عامه‌پسندی مانند «انقلاب مدرن، انقلاب انسانی و حکومت انسانی» مطرح می‌شود. آن دولتی که در میانی مارکسیسم «دستگاه سرکوب یک طبقه بر طبقه دیگر» شناخته می‌شود از نظر این حزب دستگاه نوازش انسانی یک حکومت بر سر سایر طبقات می‌شود! اما سوال اساسی و تئوریک این است که **مگر انسان به انسان حکومت می‌کند؟** فرجام نهایی حکومت کارگری نفی هرگونه حکمرانی انسان بر انسان است، و علامت ویژه پایان این دوره تاریخی اضمحلال خود دولت کارگران، یا همان نادولت کارگری است.

حکومت ابزار اعمال اراده یک طبقه است و تا زمانی حیات خواهد داشت که خود طبقه وجود داشته باشد. وقتی از شرایطی صحبت به میان آید که دیگر مفاهیم طبقاتی وجود نداشته باشند، شرایطی که «انسان» به جای طبقه قرار گرفته، و یا انسان عاری از مناسبات طبقاتی قوانین خود را وضع کند، در این صورت نه طبقه‌ای وجود خواهد داشت و نه به تبع آن تضاد طبقاتی، نه حکومتی وجود خواهد داشت و نه به تبع آن چیزی به نام «حکومت انسانی». در شرایط جامعه بدون طبقه، رهبری به عهده نیروهای پروسه تولید است و آن‌گاه می‌توان از جامعه انسانی به جای جامعه طبقاتی صحبت کرد. اما به میان آوردن یک حکومت که به صرف «انسانی» بودن خود مقبولیت پیدا کند، دقیقا به این معنی است که اولاً طبقات از بین نرفته و ثانياً هیچ نقشه‌ای هم برای از بین بردن آن وجود ندارد، در نتیجه جامعه طبقاتی همچنان نیازمند حکومت است. و چون گرایش سانتیمانتال چپ به نام کمونیسم کارگری می‌خواهد قدرت را به دست گیرد، نام آن را «حکومت انسانی» می‌گذارند تا احیانا کسی آن را با حکومت حیوانی یا حکومت طبقاتی اشتباه نگیرد! اما این وسط این تناقض زمخت بوجود می‌آید که اگر این حکومت از نوع انسانی است، اساسا چرا باید رو به اضمحلال رفته و از بین برود؟! مگر انسان با تمایلات «انسانی» خود هم می‌جنگد؟

وقتی از حکومت بورژوایی یا حکومت کارگری صحبت به میان می‌آید، خودبه‌خود محتوی حکومت نیز برجسته می‌شود. اما وقتی صحبت بر سر حکومت انسانی می‌شود، معلوم نیست این حکومت انسانی به نام احمدی نژاد است یا انسانی به نام ترامپ، حکومت مزدبگیر فقیر است یا حکومت صاحبان سرمایه. در همه این نوع حکومت‌ها انسان نیز وجود دارد اما چه کسی است که نداند در جامعه طبقاتی انسان نیز موجود طبقاتی و دارای منافع طبقاتی

حزب کمونیسم کارگری قدرت را تسخیر کند، و بنابه ادعای سابق خود خیرات کرده و آن قدرت را به دست طبقه کارگر دهد، با این مشکل روبرو می‌شود که حکومت انسانی به دست طبقه کارگر داده شده رنگ و بو و خصلت خود را از دست داده و حکومت کارگری خواهد شد؛ پس آن حکومت را نزد انسان‌های حزب خود نگاه خواهد داشت، و اگر بتواند به جای طبقه کارگر قدرت را به دست گیرد، (فرقی هم نمی‌کند از چه راهی) و همچنین اگر بتواند حکومت انسانی برپا کند (فرقی هم نمی‌کند با کدام انسان‌ها)، در این صورت چرا نباید حکومت انسانی را نزد خود و حزبی نگاه دارد و طبقه کارگر هم به جای دردست گرفتن حکومت، اگر دلش خواست از آن بهره ببرد!

جمع‌بندی:

حکومت انسانی مفهومی خرافی است. حکومت متعلق به یک طبقه اجتماعی است و مستقیماً منافع آن طبقه را نمایندگی می‌کند، حتی اگر حکومت بناپارتیستی باشد. گرچه تشکیل دهنده یک طبقه اجتماعی «انسان» است، اما بنابه منافع طبقاتی مختلف انسان‌ها، حکومتشان نیز طبقاتی می‌شود. حتی اگر حکومت طبقاتی را «حکومت انسانی» بنامیم، بلافاصله باید مشخص شود حکومت کدام دسته از انسان‌ها به انسان‌های دیگر، در غیر این صورت حزب کمونیسم کارگری از جامعه شناسی بورژوایی هم عقب‌تر می‌ماند. مارکسیسم برای آنکه هر بار چرخ را اختراع نکند، مفاهیم طبقاتی را طرح کرد که بر اساس آن‌ها حتی انسان هم جنبه طبقاتی به خود می‌گیرد، چه رسد به حکومت.

در تحریفات عیدیه‌ای که از سوی طیف کمونیسم کارگری نسبت به مارکسیسم صورت گرفته، از جمله یکی هم مفهوم بورژوادمکراتیک «آزادی برابری» است که به جای جامعه کمونیستی معرفی می‌شود. از این هم بگذریم که با وجود در مرکز قرار دادن این شعار سوپرمدکراتیک، با دمکراسی هم مخالفت کرده و آن را «سه طلاقه» می‌کنند. گرچه در جامعه کمونیستی آزادی و برابری برای اولین بار مادیت پیدا می‌کند، اما تنها به این دلیل این امکان فراهم می‌شود که در آن جامعه دیگر نه از طبقات و دولت خبری هست و نه به تبع آن از انسان طبقاتی. در نتیجه برای اولین بار مفهوم برابری، برابری بین انسان‌ها است و نه برابری بین طبقات. هر صحبتی از آزادی برابری تا قبل از جامعه کمونیستی اگر یک ماکسیمالیسم خیال‌پردازانه نباشد، تنها به معنی برابری بین طبقات خواهد بود و این نطفه سوسیال‌دمکراسی را پی‌ریزی می‌کند که حزب کمونیسم کارگری حمید تقوایی با شتاب بیش‌تر به آن سو در حرکت است. کانسپت این گرایش از مفهوم آزادی برابری ساختن یک کاپیتالیسم انسانی از نظام سرمایه‌داری موجود است. در نتیجه حتی اگر به جای حکومت انسانی از حکومت کارگری استفاده کنند، باز شعار «آزادی برابری

انسانی» و نظایر آن نمی‌شد به این دلیل نبود که درجه کمونیستی آن حزب در آن مقطع خیلی بیش‌تر بود، بلکه به این دلیل بود که آن حزب در دوره حیات منصور حکمت در چنین شرایطی که حزب حمید تقوایی قرار دارد قرار نگرفته بود. شرایط آن دوره عبارت بود از تغییر کامل توازن قوا پس از انقلاب ۵۷ به نفع بورژوازی و مقاومت عناصر چپ درون حزب در مقابل تحولات درونی متأثر از تغییر توازن قوا. با این حال سنگ بنای چرخش این حزب به شرایطی که نه تنها توازن قوا دیگر به نفع طبقه کارگر نبود، بلکه با تحمل شکست سخت انقلابش و سرکوب شدید پس از آن هیچ امیدی در چپ سانتریست باقی نمی‌گذاشت. این شرایط دوگانه برای حزب کمونیسم کارگری آن دوره نه شرایط کافی برای تبدیل شدن به یک حزبی که اکنون حمید تقوایی آن را نمایندگی می‌کند بود و نه حزبی که بتواند با مسائلی سروکله بزند که آن طبقه کارگر شکست خورده را مخاطب خود قرار دهد. بنابراین تزهایی مانند «حزب و جامعه، حزب و شخصیت‌ها، حزب و قدرت سیاسی» و مباحثی مانند «ریشه‌های حزب ما در فرهنگ، مدنیت و تمدن اروپای غربی است» (البته حمید تقوایی بنا به ضرورت و شرایط خاصی این مورد را نقض کرده و با «اکس مسلم» خواندن خود و حزبی، ریشه‌هایش را در همان اسلام شرق باقی گذاشت!) و همچنین بحث‌هایی مانند «ما می‌توانیم با پنج میلیون رای، فرقی هم نمی‌کند رای چه کسانی قدرت را بگیریم» مقدمه چرخش به وضعیتی فراهم شد که اکنون حمید تقوایی دست و پا شکسته آن را به این جا رساند که هست. به این اعتبار شخصاً مدعی هستم اگر منصور حکمت در قید حیات بود، ای‌بسا سرعت ورود حزب کمونیسم کارگری به حزب کنونی حمید تقوایی از این هم بیش‌تر می‌شد. دست کم به این دلیل که در مقابل لیبر بالمازاع مقاومت کم‌تری صورت می‌گرفت و اطاعت پذیری بیش‌تری وجود داشت. اکنون حمید تقوایی با اختراع ترم «حکومت انسانی» اولاً سعی می‌کند گرایشات راست بورژوایی در اپوزسیون را رَم ندهد و باب گفتگو با این طیف را صدمبار بیش‌تر ترجیح می‌دهد به گرایشات چپی که به قول نظریه پردازان ژرف اندیش این حزب «اهل کتاب» هم باشند! وگرنه برای علی جوادی بسی دشوار می‌بود که در میان راست‌ترین و مرتجع‌ترین جریان‌ات اپوزسیون این مقدار احساس راحتی کرده و با شهرام همایون و متحدینش بنشیند و سر به سر یکدیگر بگذارند. ثانیاً با خالی شدن محتوی طبقاتی حکومت مورد نظر تقوایی، بنابه شرایط و توازن قوا امکان پر کردنش با هر چیز دیگری فراهم می‌شود. ثالثاً حزب کمونیسم کارگری با اختراع «حکومت انسانی» ثابت می‌کند قصد به دست گرفتن قدرت و نگاه داشتن آن در دستان خود تا ابد را دارد و به این ترتیب تناقض تازه‌تری را بوجود می‌آورد؛ به این معنی که اگر

می‌شود. در گذشته اگر در مقابل این مفهوم مندرآوردی نقدی طرح می‌کردیم، با سیل واکنشات اعضای کمونیسم کارگری روبرو می‌شدیم که «ما منتظر ظهور امام زمانیم» و یا «اهل کتابیم» و ... اما ظاهراً این روزها حمید تقوایی خود به جای امام زمان ظهور کرده و شعار بورژوادمکراتیک «آزادی برابری عدالت اجتماعی» را به جای سوسیالیسم فوری قرار داده است. اگر چپ سنتی با همین شعار وارد کارزار می‌شد، در عین حال رهبری محقق کردن آن را به عهده طبقه کارگر می‌گذاشت، رجعت حمید تقوایی به چپ سنتی او را از این هم عقب‌تر برده و محقق کردن این شعار را به عهده «حکومت انسانی» گذاشته که معلوم نیست محتوای آن را کدام دسته از انسان‌های جامعه طبقاتی پر می‌کند. رادیکالیسم خرده بورژوایی جاخوش کرده در حزب کمونیسم کارگری باعث شده تا تبدیل کردن اعتراضات عمومی به «انقلاب» (و نه حتی شرایط انقلابی) سنت این حزب شود. اگر حتی از این صرف‌نظر کنیم که با بیان غلوآمیز شرایط، مثلاً توصیف مکانیکی انقلاب برای موج اعتراضات عمومی و بی نتیجه ماندن آن به معنای شکست پیاپی انقلاب باعث رخوت و سرخوردگی می‌شود، و جریانی که دائماً ادعای رهبری انقلابات پیاپی را دارد پاسخگوی شکست‌های پیاپی خود نیست، و این دست کم باعث سرخوردگی بدنه خود می‌شود؛ اما باید تاکید کنیم «حکومت انسانی» اختراع مختص به شرایطی است که جنبش‌های اجتماعی بیش‌تر از اعتراض و کم‌تر از انقلاب نمایان می‌شوند. یک حزب سانتریستی از تنور چنین شرایطی «انقلاب انسانی» بیرون می‌کشد تا بلافاصله در آن نان حکومت انسانی‌اش را بچسباند. در این صورت نه زحمت تدارک انقلاب سوسیالیستی را به خود می‌دهد و نه اعتنایی به محصول بلافصل آن، یعنی دولت کارگری خواهد داشت. حزب سانتریستی که دائماً با مقادیر انقلاب و حکومت سروکله می‌زند و در عین حال آن‌ها را از مفاهیم مارکسیستی‌اش تهی می‌کند. حزب کمونیسم کارگری که بنده به‌ب‌گوی جنبش خودانگیخته‌ی حاضرآماده است و این خودانگیختگی را با مفهوم از آستین‌درآمده‌ای تحت عنوان «جنبش سلبی» توضیح می‌دهد، در ادامه‌ی دنباله‌روی خود، آنجایی که می‌خواهد چیزی «ایجابی» ارائه کند، چاره‌ای ندارد به جز اشاعه خرافاتی مانند «حکومت انسانی و انقلاب انسانی» و تحریف سایر مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم.

۳۰ آوریل ۲۰۱۸

ardeshir.poorsani@gmail.com

حکومت کارگری» دارای یک تناقض درونی است. به این معنی که اگر جامعه دارای شرایط برابر شده باشد، دیگر در این وسط حکومت چه می‌گوید، گیریم حکومت کارگری! بنابراین یا این برابری جامعه کمونیستی نیست و همان برابری انقلاب کبیر فرانسه است، با این فرق که حکومتش کارگری است، و یا اگر برابری کمونیستی است پس در تقابل با جامعه کمونیستی مورد نظر مارکس است که در آن حکومت از بین می‌رود.

همواره این ادعا را داشته‌ایم که نقد حزب کمونیسم کارگری به «چپ سنتی» نقدی آیکی و تو خالی و در بسیاری موارد در واقع اصلاً نقد نیست بلکه تغییر فرم خود نسبت به چپ سنتی است. چپ سنتی با برنامه حداقل و حداکثر، و همچنین اعتقاد عمیق به عبور از تونل زمان یا همان انقلاب مرحله‌ای شناخته می‌شود. شخصاً هیچ نقد اساسی از سوی منصور حکمت یا کلا نظریه‌پردازان طیف کمونیسم کارگری نسبت به مفهوم انقلاب مرحله‌ای ندیده‌ام. در بهترین حالت مباحثی مطرح شده است که نشان دهد بورژوازی ملی مترقی نیست، و نظر به این که همین حد از مباحث نیز برداشت سطحی از مسائل پایه‌ای‌تر است، در نتیجه دارای انسجام درونی نیست. مثلاً تحلیل منصور حکمت از شیوه تولید ماقبل از سرمایه‌داری در ایران فتودالیسم است، در صورتی که اگر واقعاً چنین باشد گرایش بورژوازی بومی در تضاد با سرمایه‌داری انحصاری قرار خواهد گرفت، حال آن که اگر در کشورهایمانند ایران بورژوازی ملی مترقی وجود نداشته به این دلیل واضح است که این بورژوازی محصول کشمکش طبقاتی با نظام ماقبل خود نبوده، چون نظام ماقبل اصلاً نظام فتودالی نبوده و امکان شکل‌گیری طبقه بورژوا در دل این نظام فراهم نبوده است. این خود بحث مفصلی است که می‌توان در فرصت دیگری به آن بازگشت، اما ما با آن تا آنجا کار داریم که توضیح دهیم چون نقد به چپ سنتی مدافع بورژوازی ملی از سوی کمونیسم کارگری نقدی کم عمق و سطحی است، به سادگی آب خوردن همان کانسپت انقلاب مرحله‌ای چپ سنتی، این بار تحت عنوان «انقلاب انسانی» به جای انقلاب کارگری، «حکومت انسانی» به جای حکومت کارگری، و جالب‌تر، این اواخر «عدالت اجتماعی» به جای «سوسیالیسم فوری» قرار می‌گیرد. «سوسیالیسم فوری» همان خرافات مُد شده از سوی کمونیسم کارگری بود که با کمک آن خود را با چپ سنتی متمایز می‌کرد، بی آنکه بداند یا بخواهد بداند سوسیالیسم مانند پیتزا نیست که بتواند فوری آماده شود. سوسیالیسم نظام اجتماعی است که از پس دوره انتقال از سرمایه‌داری، و آنهم در ابعاد جهانی ساخته

## در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۷: اکنون چه؟

### کارگران پیشتاز ایران!

این نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری به شکل عینی موجود است. آن چه غایب است، نهادی است که این تدارک را ببیند و طبقهٔ کارگر و سایر قشرهای تحت ستم را سازمان دهد. این نهاد چیزی نیست جز حزب پیشتاز کارگری.

نیاز مبرم به تدارک برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری جهت تدارک انقلاب آتی، همین امروز و در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۷ بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

ایجاد تمامی نهادهای کارگری، مانند اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری، تشکلهای مستقل کارگری، مجامع عمومی کارگری و اتحادعمل‌های کارگری و غیره، امروز، در گرو ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

### شیوه سازماندهی انقلاب

برای درک صحیح شیوه سازماندهی می‌توان از مقایسه مکانیسم یک اهرم با شکل سازماندهی استفاده جست. همانطور که می‌دانیم، یک اهرم از سه جزء پیوند خورده تشکیل یافته که با فشار یک نیروی کوچک در یک انتها حجم عظیمی را در انتهای دیگر ارتقاء می‌دهد. البته با استفاده از یک جز تعیین کننده دیگر که تکیه‌گاه اهرم است. اگر حجم بزرگ همان توده‌های کارگران و زحمتکشان در جامعه باشند، نقطه اتکا مسلماً رهبران عملی کارگری اند، و بخش فشاردهنده نیروی حزب پیشتاز کارگری است. در وضعیت انقلابی و آغاز اعتلای انقلابی و بحران اقتصادی و سیاسی در جامعه که حاکمیت دچار بحران می‌شود و توده‌ها در اعتراضات و اعتصابات به سر می‌برند، و قدرت دوگانه در جامعه به وجود می‌آید، این سه جزء در پیوند با یکدیگر پیروزی انقلاب کارگری را تضمین می‌کند.

به سخن دیگر، تشکیل حزب پیشتاز کارگری، در پیوند همزمان این حزب با رهبران عملی کارگران لازمه تدارک انقلاب کارگری است.

در وضعیت کنونی ما شاهد ظهور نطفه‌های اولیه کمیته‌های مخفی در کارخانه‌ها (هر چند پراکنده) بوده ایم.

هچنین حرکت‌های توده‌ای و اعتراضات خیابانی و اعتصابات پراکنده کارگری را مشاهده کرده‌ایم، اما هنوز حزب پیشتاز

در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۷ کارگران پیشتاز اعتصاب کننده در کارخانه‌ها و جوانان و قشرهای مختلف معترض در خیابان‌های سراسر ایران، باید توجه کنند که انقلاب پیروزمند آتی که خواهان پاسخ گویی ریشه‌ای به تمام مطالبات قشرهای تحت ستم و کارگران است، باید یک انقلاب برنامه‌ریزی شده و هدفمند باشد. تجربه تاریخی انقلاب اکتبر (تنها انقلاب کارگری موفق در جهان) نشان داد که برنامه‌ریزی و تدارک پیشین این انقلاب، تنها توسط یک حزب اخص سیاسی، حزب پیشتاز کارگری، عملی گشت. بدیهی است هم در دوران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و هم امروز هدف نهایی کارگران سوسیالیست و مارکسیست‌های انقلابی، تحقق جامعه سوسیالیستی از طریق تسخیر قدرت دولتی توسط شوراهای کارگری است. به سخن دیگر، هدف کارگران پیشتاز سوسیالیست تدارک انقلابی است که خواهان سرنگونی کامل ماشین دولتی سرمایه‌داری و استقرار یک دولت کارگری باشد که این خود آغاز یک انقلاب سوسیالیستی و گسست کامل از امپریالیسم را نشانه می‌زند. هیچ‌یک از اعتراضات، طغیان‌ها و عصیان‌ها در شهرهای ایران به تنهایی قادر به تغییرات بنیادین در جامعه نخواهد شد. حتی هیچ اعتصاب کارگری محلی به تنهایی منجر به کسب مطالبات ریشه‌ای و درازمدت کارگران نخواهد شد.

در سال‌های پیش، بیشماری از فعالان کارگری مجرب و با تجربه، بهای سنگینی برای اهداف خود پرداختند و هنوز هم در حال پرداختن هزینه‌های مبارزاتی خود هستند. تمامی مبارزات کارگری قابل ارج و تقدیرند. ما بی‌تردید باید همواره از تمامی فعالان کارگری که برای خواست‌های صنفی - سیاسی خود مبارزه کرده اند، حمایت کنیم. اما دست‌آخر، هیچ یک از این فعالیت‌ها ما را گامی به جلو نبرده‌اند. متأسفانه فرصت‌های بسیاری از دست رفته است. رهبران عملی کارگران که در یک مقطع خاص با مطالبات رادیکال و ضد سرمایه داری پا به عرصهٔ مبارزاتی می‌گذارند، نهایتاً به علت نبود یک نهاد سراسری و سیاسی، یا دلسرد می‌شوند و به کناری می‌روند، و یا در مقابل گرایش‌های بورژوازی تمکین می‌کنند.

بنابراین می‌توان اذعان داشت که شرایط عینی و لازم تغییر نظام غیر عادلانه و ضدانسانی حاکم وجود دارد. شرایط برای سرنگونی

امروز آن چه تداوم و سازماندهی کارگران در کارخانه‌ها را می‌تواند تضمین کند، تشکیل هسته‌های مخفی سوسیالیستی بر محور یک برنامه اقدام کارگری است. تنها راه تضمین تداوم فعالیت کمیته‌های مخفی کارگری وجود این هسته‌ها به مثابه ستون فقرات آن‌هاست. این هسته‌ها می‌توانند زمینه را برای ارتباط گیری کمیته‌های مخفی و سراسری کردن آن‌ها فراهم آورند و نهایتاً حزب پیش‌تاز کارگری را همراه با کارگران پیش‌تاز پی‌ریزی کنند.

این گونه هسته‌ها وظایف متعددی را در مقابل خود قرار می‌دهند:

اول، فعالیت سازمان‌یافته برای پیوند خود با رهبران عملی طبقه کارگر. این اقدام می‌تواند از طریق حضور در مراکز اعتصابات کارگری و تلاش برای ارتباط‌گیری با کارگران پیش‌تاز (با رعایت اکید مسایل امنیتی) صورت بگیرد.

دوم، برقراری ارتباط مرتب سیاسی و بحث و تبادل نظر در درون هسته‌ها در مورد مسایل جاری سیاسی روز ایران و درس‌گیری از تجارب بین‌المللی.

سوم، ترتیب جلسات آموزشی درباره اصول اولیه مارکسیسم، مفاهیم سوسیالیسم، انقلاب و برنامه و تجارب جنبش کارگری در سطح جهانی.

چهارم، انتشار بولتن‌های کارگری برای توزیع میان کارگران کارخانه و نهایتاً درگیر کردن کارگران پیش‌تاز در نگارش و توزیع بولتن‌های کارگری.

پنجم، کمک رسانی به سازماندهی و تدارک اعتراض‌های کارگری در کارخانه و محلات، دخالت سیاسی و تشکیلاتی در فعالیت‌های خودانگیخته کارگران علیه رژیم و مدیران کارخانه و تشکیل تعاونی‌ها برای کمک رسانی به خانواده‌های کارگران در اعتصاب.

ششم، ایجاد تیم‌های مراقبت از خود در مقابل جاسوسان و نفوذی‌های رژیم در کارخانه‌ها و خنثی‌سازی آن‌ها.

### چگونگی پیوند هسته‌های سوسیالیستی با کمیته‌های مخفی کارگری

تجربه ما در یک دهه گذشته نشان داده که لازمه پیوند یافتن هسته‌های سوسیالیستی با رهبران عملی و سازماندهی اصلی

کارگری بوجود نیامده است. مسأله‌ی امروزی ما فائق آمدن بر این کمبود است. به عبارت دیگر، ایجاد پیوند هسته‌های مخفی سوسیالیستی (که نطفه‌های اولیه آن در حال شکل‌گیری است) با رهبران عملی کارگری مسأله اصلی تدارک انقلاب آتی است. این دوبخش از اهرم (کمیته‌های مخفی کارگری و هسته‌های مخفی سوسیالیستی) را بیشتر بررسی می‌کنیم.

### اول: وضعیت کمیته‌های مخفی کارگری

کمیته‌های مخفی کارگری نهادهایی هستند که به وسیله کارگران پیش‌تاز (رهبران عملی کارگران) که به هم اعتماد دارند برای تدارک مبارزه ضد رژیم شکل می‌گیرند. (ما شاهد این کمیته‌های مخفی در اعتصابات کارگری مانند ایران ترانسفو و کارگران نیشکر هفت‌تپه بوده‌ایم). در درون این کمیته‌ها، کارگران با نظریات و عقاید مختلف شرکت می‌کنند. وجه اشتراک آن‌ها نه اشتراک برنامه‌ای و سیاسی و نه ایدئولوژیک است. کارگران در نهادهای مخفی تنها برای مقابله با مدیران کارخانه به دور یک یا چند اقدام مشخص صنفی فعالیت را آغاز می‌کنند. اما در مراحل فوری بعدی، به علت انفجاری بودن وضعیت سیاسی در ایران، همین اقدامات صنفی اولیه به مطالبات سیاسی تبدیل شده و به مرحله بالاتر مبارزاتی ارتقاء پیدا می‌کنند.

اما، تجربه نشان داده است که این گونه کمیته‌های مخفی کارگری متأسفانه اغلب پس از سلسله فعالیت‌های مشخص به کار خود خاتمه می‌دهند و فعالان آن پراکنده می‌گردند. یا رهبران این کمیته‌ها توسط وزارت اطلاعات شناسایی شده دستگیر و ارباب می‌شوند و یا فعالیت‌های آنها تحت نظارت قرار گرفته و نهایتاً خسته و دلسرد می‌شوند، و یا رادیکالیسم پیشین را از دست می‌دهند.

در واقع امروزه آن چه بیش از هر چیز کمبودش در درون جنبش کارگری احساس می‌شود، عدم وجود تداوم و پیگیری مبارزات در کارخانه‌های منفرد و همچنین عدم سراسری شدن اعتصابات در کارخانه‌های ایران بوده است. به سخن دیگر، کمیته‌های خودانگیخته مخفی کارگری به علت نداشتن سازماندهی و تجربه کافی برای تداوم و گسترش اعتصابات، پس از دوره‌ای خاموش گشته و تجربه‌شان به فراموشی سپرده می‌شود. از اینجا ضرورت پیوند این کمیته‌ها با هسته مخفی سوسیالیستی نشأت می‌گیرد.

### دوم، چگونگی سازماندهی هسته‌های مخفی سوسیالیستی

هسته‌های سوسیالیستی و کمیته مخفی کارگری ضرورت چنین تسمه نقاله ای است.

### ضرورت تشکیل اتحاد عمل‌ها

در سال‌های پیش ما شاهد اتحاد عمل‌هایی در درون نهادهای مختلف کارگری، کمیته‌ها و محافل کارگری موجود، بوده‌ایم. اما این اتحاد عمل‌ها به علت نبود تشکیلاتی که تداوم و دمکراسی درونی آن‌ها را تضمین کند، با تفرقه و پراکندگی مواجه شده‌اند. برای تدارکات و سازماندهی کارگران، نهادهای کارگری باید به شکل درازمدت میان کارگران بوده و در کنار آن‌ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدامات درازمدت، نهادهای کارگری موجود در وهله نخست باید نهاد مستقل و دمکراتیک داشته باشند. مستقل از دولت سرمایه‌داری، احزاب سیاسی قیم ماب غیر کارگری و همچنین مستقل از بوروکراسی کارگری. استقلال از دولت سرمایه‌داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن. اما استقلال از بوروکراسی کارگری در درون این نهادها امری است مخفی و ناروشن. نهادی کارگری که دمکراسی کارگری در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدوبند، بده‌بستان، باندبازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری است. نبود دمکراسی کارگری میان کارگران پیشرو نقش تعیین کننده آنان را برای دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، مسدود می‌کند.

تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران به شکل توده‌ای است. بدیهی است که شرکت صدها هزار تن از کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می‌تواند خنثی کند و روحیه جدیدی در میان مردم عادی به وجود آورد. درگیر کردن کارگران نیز شدنی نیست، مگر این که کمیته‌های موجود از ماه‌ها پیش میان کارگران تدارک این اقدام را برنامه ریزی کرده باشند. بدیهی است که کارگران را نمی‌توان صاعقه‌وار، آن‌هم در جامعه اختناق آمیز کنونی آماده شرکت در مراسمی کرد. حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد. متأسفانه کمیته‌های موجود کارگری به جای کار پیگیر میان کارگران، از پایین و مخفی، به کارهای از بالا و علنی روی آورده‌اند. این ندانم کاری‌ها عملاً تعداد بیشتری از فعالان را غیر فعال و دلسرد کرده است. این اقدامات در سال پیش بار دیگر ضرورت ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی را مورد تأیید قرار داده است. بدون وجود یک حزب پیشتاز کارگری، رهبران

اعتصاب کنندگان در کارخانه (یعنی پیوند بین نیروی فشار و تکیه‌گاه اهرم) وجود یک «تسمه نقاله» است. تسمه نقاله‌ای که این اقدامات مهم و اساسی را به درون کارگران پیشتاز برده و کانالی برای پیوند روشنفکر-کارگران (هسته‌های سوسیالیستی) با کارگر-روشنفکران (رهبران عملی کارگری) ایجاد کند. بدون این تسمه نقاله، اقدامات تبلیغاتی، افشاگری‌ها و اطلاع رسانی‌ها و در سطح مجازی یک امر فرعی است و تأثیرات اساسی و تعیین کننده نمی‌گذارد. از این رو این اقدامات مجازی و تبلیغات باید به ایجاد و تداوم تسمه نقاله کمک رسانی کند. استفاده از رسانه‌های جمعی و عمومی صرفاً یک بخش فرعی از کار اصلی است. این‌ها مکمل کار اصلی هستند و به خودی خود جای کار اصلی را پر نمی‌کنند.

اگر این استدلال را بپذیریم سؤال بعدی که باید پاسخ بدهیم این است که آیا این «تسمه نقاله» در جنبش کارگری وجود دارد؟ برخی ادعا می‌کنند که کمیته‌هایی که در سال‌های پیش نظیر «کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری» یا «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری» و غیره نقش این تسمه نقاله را ایفا کرده‌اند. این استدلال درست نیست، زیرا تسمه نقاله‌ای که می‌باید پیوند ارگانیک بین هسته‌های سوسیالیستی و رهبران عملی را ایجاد کند باید از مدار اقدامات رفرمیستی و علنی کاری خارج شده و متکی بر یک برنامه مشخص با جهت گیری ضد سرمایه‌داری و تشکیلات مخفی باشد.

اما در سال‌های گذشته ما یک تجربه در این راستا داشته ایم. بخشی از فعالان کارگری و مارکسیست‌های انقلابی حدود یک دهه پیش تلاش به ساختن کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته اقدام کارگری» کردند. این کمیته بر محور یک «برنامه اقدام کارگری» با جهت گیری اخص ضد سرمایه‌داری ایجاد شد و پس از سال‌ها دخالت‌گری در ایران موفق به جلب برخی از کارگران پیشتاز کمونیست شد. کمیته اقدام کارگری مبادرت به انتشار بولتن کارگری به نام «کارگر پیشتاز» کرد و آخرین شماره آن (شماره ۲۷) به مناسبت سالگرد اول ماه مه روز جهانی کارگر انتشار یافته و در میان کارگران توزیع شده است.

کمیته اقدام کارگری همواره از تمامی روشنفکر سوسیالیست و کارگر-روشنفکران دعوت به همکاری با آن کرده است. به اعتقاد ما تنها روش صحیح برای رسیدن ساختن حزب پیشتاز کارگری در آینده و پیوند خوردن دو بخش از اهرم یعنی

کمیته‌های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته‌ها صلاح می‌دانند، عملیات مخرب آن‌ها متوقف گردد.

### اکنون چه؟

در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۷ و با اتکا بر تجارب سال‌های پیش، یک وظیفهٔ اصلی در مقابل کارگران پیشروی ایران وجود دارد که متأسفانه بیش از حد به تعویق افتاده، و آن هم تدارک برای ساختن حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که از دل کمیته‌های مخفی کارگری تکامل خواهد یافت. کمیته‌های مخفی می‌توانند امر سازماندهی اتحاد عمل‌ها و دفاع از خود و دخالتگری در حوزه‌های صنفی و سیاسی کارگران را به عهده بگیرند. کمیته‌هایی که دمکراسی درونی سایر نهادهای کارگری را تضمین کنند و از طریق تجارب عملی خود کارگران، تدارک اولیهٔ برنامه انقلابی کارگری را برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری فراهم سازند. ساختن کمیته‌های مخفی در کارخانه‌ها و هماهنگی سراسری کمیته‌ها راه را برای تدارک مبارزه سراسری کارگری علیه دولت سرمایه‌داری و مدیران وابسته به دولت، هموار خواهد کرد.

### پیش به سوی تعمیق و گسترش کمیته‌های مخفی کارگری

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری  
پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه‌داری و  
استقرار دولت کارگری

### گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران

۷ اردیبهشت ۱۳۹۷

### قطعنامهٔ بین الملل دوم در مورد اول ماه مه

کنفرانس بین الملل سوسیالیست در آمستردام، ۱۹۰۴.  
کنگرهٔ بین الملل سوسیالیست در آمستردام تمامی تشکلات سوسیال دموکراتیک و اتحادیه‌های صنفی تمامی کشورها را به تظاهرات پر شور روز اول ماه مه برای تحقق هشت ساعت کار در روز، خواست‌های طبقاتی پرولتاریا و صلح عمومی فرا می‌خواند. مؤثرترین روش تظاهر کردن در روز اول ماه مه از طریق توقف کار می‌باشد. به این دلیل کنگره، توقف کار را در روز اول ماه مه برای تمامی تشکلات کارگری همهٔ کشورها، در هر جایی که بدون آسیب به کارگران ممکن باشد، اجباری اعلام می‌کند.

منبع: آلکساندر تراختنبرگ، «تاریخ اول ماه مه»، ۱۹۳۳.

عملی بوروکرات موجود، فعالیت‌های کارگری را به کج‌راه می‌برند و مسیر تحولات نوین در مبارزات کارگری را مسدود می‌کنند.

تنها چنین حزبی قادر است که نهادهای کارگری را واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری کند و رابطهٔ تنگاتنگ با مسایل روزمرهٔ کارگری و رهبران عملی کارگری داشته باشد. نهادهای کارگری کنونی عقب‌تر از خود جنبش کارگری هستند، و به جای اتحاد، افتراق را تشدید می‌کنند.

### ضرورت رعایت مسایل امنیتی

تجربهٔ اول ماه مه سال‌های پیش بار دیگر به ما می‌آموزد که برای کار سیاسی در درون طبقهٔ کارگر، نیاز به ساختن کمیته‌های مخفی کارگری است. اشتباه خواهد بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه‌داری دستگیر و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می‌زند. این کمیته‌های مخفی می‌توانند با افرادی که از پیش با آن‌ها آشنا بوده‌اند و مورد اعتماد هستند، کمیته‌های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه‌ها فعالیت دارند و چه زمانی که اعتراض یا مراسمی را سازمان می‌دهند. دولت سرمایه‌داری کنونی با وجود قدرت نمایی‌هایش، با وجود لباس شخصی‌ها و وزارت اطلاعاتش، در قیاس با قدرت کارگران ایران، یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه‌های کمتری پرداخت می‌شود که دولت در وضعیت ضعیف‌تری قرار خواهد گرفت. این سازماندهی نیز تنها از طریق کمیته‌های عمل مخفی امکان پذیر هست.

### کمیته‌های دفاع از خود

واقعیت این است که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه‌داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با لباس شخصی‌ها و عوامل وزارت اطلاعات تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است؛ سازماندهی کمیته‌های مخفی دفاع از خود. آن‌ها بایستی کمیته‌های مخفی خود را ایجاد کنند. عناصر اطلاعاتی و نفوذی رژیم در درون تجمعات و اعتراضات کارگری بایستی از سوی



# افغانستان: هفتم ثور ۱۳۵۷ (کودتا یا انقلاب)!

یک نقد مارکسیستی: گرایش مارکسیست های انقلابی افغانستان

انقلاب بود تمام دستاورد های انقلاب را با کمک باند بورکرات استالین مصادره کرد و کل قدرت را از دست شوراهای کارگری ربود و زیر دستور باند بورکراسی متمرکز ساخت. بورکراسی استالینیسم که از درون انقلاب رشد کرد یگانه انکشاف برجسته بر بینه منشویکی یعنی انقلاب تز مرحله ای در محوریت انقلاب بورژوا دیموکراتیک (ملی دیموکراتیک) بود.

تز انقلاب بورژوا دیموکراتیک بعنوان کوچک ترین خیانت ضد انقلاب استالینیسم در سطح چپ منحنی زیر دستور بورکراسی روسیه تداوم و تحقق یافت تا در سطح جهان بزرگترین ضربات را بر پیکره جنبش کارگری بین الملل که در اکثر کشورها در آستانه قدرت گیری بودند بزند و تعویق انقلابات کارگری در کشورها شد باعث بوجود آمدن جنگ دوم جهانی شد، که الی عصر کنونی که بحران جهانی سرمایه داری موازی با طغیان های کارگری و از طرف دیگر رشد تروریسم بین المللی و بربریت شده است.

در افغانستان تحقق این مرحله بورژوا دیموکراتیک را که بنام «انقلاب ملی دیموکراتیک» از سوی حزب شبه استالینیستی دیموکراتیک خلق و هم چنان جریانات مائویستی به خورد مردم زحمتکش داده شد و همواره نقش کارگر در سرمایه داری ناقص الخلقه افغانستان صرف نظر گردیده.

هفتم ثور ۱۳۵۷ که مصادف است با قیام مسلحانه نظامی ارتش وابسته به جناح های خلق و پرچم حزب دیموکراتیک خلق رژیم جمهوری داود خان (که بر اساس یک کودتا سفید و بدون تقابل با سلطنت شاهی ظاهر شاه شکل گرفته بود) سرنگون شد.

بورژوا دیموکراتیک با بار پیشوند «انقلاب» در سطح کشورهای اروپایی تصمیم بورژوازی با شکل دهی یک پایه توده ایی از زحمتکشان تحت ستم دلستر از ستم فئودالیسم برای براندازی نظام فئودالی مفهوم می یافت. حتی آنکه منشویک ها از این مبحث انقلاب بورژوا دیموکراتیک استفاده میکردند بدان معنی بود که لایحه وسیع جامعه برای تحول در مناسبات تولیدی کهن مناسبات تولیدی سرمایه داری را جای گزین کنند، اما به رهبری بورژوازی. این که سازماندهی آحاد جامعه می تواند با ماهیت مترقی داشته باشد و تحولی ایجاد گردد؛ عیناً قسمیکه در ظهور بورژوازی نوپا در اروپا ماهیت مترقی داشت. لیکن، در افغانستان تعریف این انقلاب ملی دیموکراتیک منسوب به یک حزب که شاید ده یا ۲۰ هزار عضو داشته یا نداشته و اکثریت آن در ارتش بوده و به نیابت از کارگران و زحمتکشان یک گروه کوچک میباید و قدرت را به نفع یک حزب بورکراتیک و نخبه تسخیر میکنند جز تعریف تحول از بالا و بی ربط به طبقه کارگر و محصول کودتای نظامی نمی توان بر آن نام دیگر گذاشت. کادر های خلق حتی عقب مانده تر از منشویک ها بودند که مفهوم اصلی انقلاب بورژوا دیموکراتیک را درک کنند.

«همه انقلاب های پیشین ماشین دولتی را تکمیل نموده اند و حال آنکه آنرا باید خورد کرد و درهم شکست!» مارکس.

تحول هفتم ثور ۱۳۵۷ که از سوی حزب دیموکراتیک خلق در افغانستان به وجود آمد، حامیان این رخداد آنرا یک «انقلاب» می خوانند و ادامه میدهند، «که این انقلاب دارای بار مترقی بوده، که دولت های پیشین از تحقق آن در افغانستان عاجز مانده بودند». مخالفین در طیف های مختلف سیاسی آنرا یک کودتا قلمداد میکنند، اما این تعریف کودتا برای رخداد قابل عطف ثور ۱۳۵۷ از سوی جریانات راست، مذهبی و حتی چپ ها به گونه ی سلیقه ای تعریف می شود.

حالا، از نقطه نظر نقد مارکسیستی بر ماهیت این تحول که بلاخره در این منطقه آسیا قدرت های امپریالیستی و دولت بورکراتیک منحنی کارگری روسیه تا سالهای سال در یک تقابل بسیار خونین که صرف قربانی آن مردم افغانستان و سربازان که در ارتش تحت دولت بورکراتیک اتحاد شوروی در افغانستان برای تحکیم پایه های رژیم گسیل شده بود، قرار گرفتند.

برای باز شدن این نقد مختصر به سه پیشین انقلاب در روسیه اشاره میداریم. تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه اول دیدگاه منشویک ها بر انقلاب بورژوا دیموکراتیک به رهبری بورژوازی بود. دوم پیشین بلشویک ها به رهبری لنین بود که انقلاب آتی روسیه را با ماهیت بورژوا دیموکراتیک اما با رهبری متفاوت، یعنی به دست طبقه کارگر و دهقانان و اقشار تحت ستم روسیه برای یک دیکتاتوری دیموکراتیک کارگران و دهقانان در نظر داشت. پیشین سوم در این وسط از لئون تروتسکی که بعدها یکی از برجسته ترین رهبران انقلاب اکتبر و موسس و رهبر ارتش سرخ بود بیان می شد. اعتقاد وی در شرایط آن زمان روسیه که با مناسبات فئودالی دست و پنجه نرم میکرد، و هم چنان امپراطوری تزار با معاملات سری برای اشغال کشورهای منطقه و تحت استعمار قرار دادن منطقه با کشورهای امپریالیستی روابط سرمایه داری را نیز در روسیه ایجاد میکرد که باعث رشد نیروی مولده، نه بدان سطح کشورهای اروپایی بلکه بسیار بطور اولیه در حال رشد بود. تروتسکی چشم انداز آتی انقلاب در روسیه را یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر روسیه با همبستگی تمامی اقشار تحت ستم و استثمار از مناسبات ارباب رعیتی حاکم روسیه پیش بین بود. چون این بورژوازی و انقلاب بورژوازی را مبنی بر تجارب به دست آمده تاریخی یک تحول میان خالی و مفلوک زده برای تحقق مطالبات دیموکراتیک اجتماعی واضح ساخت. این همه تدقیق و سنجش راهبردی انقلاب از سوی رهبران انقلاب بخصوص تروتسکی باعث بزرگترین انقلاب کارگری در تاریخ جنبش بین المللی کارگران در جهان، در اکتبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد و تمام قدرت در دست شوراهای کارگری متمرکز شد.

هر انقلاب یک ضد انقلاب نیز به دنبال دارد. انقلاب پیروزمند اکتبر روسیه پس از چند سال با رشد بورکراسی استالینی، که یک چهره ضد

سرکوب های خونین بسیار و زمینه ساز شکست یگانه انقلاب سوسیالیستی گردید.

این سنت سرکوبگری در میان کل احزاب منحط کمونیستی وابسته به دستورات دولت شوروی تحت نفوذ استالین در کشورها بطور جدی وجود داشت که حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نیز از این امر استثنا نبود.

حزب دیموکراتیک خلق قبل از قدرت گیری، زد و خوردها و انشعابات متعددی در جناح مختلف و برخوردی بین هم داشتند که عمده ترین آنها جناح خلق و پرچم بود که پس از کودتای ثور ۵۷ به شکلی وحدت کردند و پس از وحدت در مسیر قدرت دوباره اختلافات میان رهبران حزب بوجود میآید که برای اعمال قدرت های بورکراسی از آدرس های شخصی و سلیقه ای یکدیگر را به قتل می رسانند. نور محمد تره کی به دست حفیظ الله امین به قتل رسید و بعد از آن یک مدت کوتاه قدرت میگیرد و دست به بزرگترین قتل عام ها میزند که طی آن هزاران تن از کارگران، زحمتکشان و افراد و اشخاص مختلف از جامعه به قتل و زنده بگور می شوند. این قتل ها بعضی اوقات از سوی این جریانات وابسته به خلق یا پرچم به شکلی توجیه می شود که گویا جاسوس پاکستان و ایران را قتل کردند.

پس از تداوم استبداد رژیم حفیظ الله امین و قتل عام مردم عادی و حتی جناح خلق و پرچم از سوی اقلیت دیگر حزب، تصمیم به اقدام قتل حفیظ الله امین گرفته می شود و نظر به اسناد و شواهد حفیظ الله امین به همکاری گارد ویژه شوروی و حلقه نظامی وابسته حزب از مخالفین باند امین در یک مکان مشخص در کابل به قتل میرسد و ببرک کارمل از تاجیکستان اعلام دولت دیموکراتیک می کند که در اعلامیه صوتی آن میآید؛ دولتی که قرار است شکل بگیرد با خلق این جامعه متشکل از «سرمایه داران ملی و روحانیون با تقوای کشور» است که این لایحه مرکب از مجموع استثمارگران عمده طبقه کارگر و دهقانان این سرزمین بود که دولت کارمل برای آنها پیشنهاد میداد، و دولتی بود که پایه های آن با همکاری نظامیان اتحاد شوروی استالینی بصورت مستقیم شکل گرفته بود.

با رویکار آمدن و بازگشت عده ای از کادرهای حزب دیموکراتیک خلق از تبعید که عمده آن خود شخص کارمل، اناهیتا راطبازاد، داکتر نجیب و دیگران بودند در ساختار دولت جدید که توسط نظامیان روسیه و ارتش وابسته به حزب پاسداری می شد و بنابر محاسبات تقابل برای خط تقسیماتی جهان بین امپریالیسم و دولت منحط شوروی، نظامیان شوروی باید افغانستان را اشغال میکردند، و افغانستان در یک تقابل با امپریالیسم امریکا و متحدین آن برای نزدیک به یک دهه قرار گرفت.

امپریالیسم امریکا و متحدین آن از گروه های اسلام گرای افراطی تحت نام مجاهدین در برابر تضعیف شوروی و سرنگونی رژیم های خلق در افغانستان بزرگترین حمایت های مالی را داشته و هزینه های تسلیحاتی آنها کرد که بعدها یک تعداد از گروه ها به نام طالبان و القاعده معروف شدند را به عهده گرفت.

افغانستان از زمان دخالت امپریالیسم و ادغام در سیستم سرمایه داری جهانی لازم به کدام انقلاب بورژوا دیموکراتیک تعریف شده در برنامه های احزاب نوع خلقی، نداشته و ندارد.

به کودتای حزب دیموکراتیک خلق که نمی توان حتی همان ماهیت بورژوا دیموکراتیک را داد، به چند دلیل، اول اینکه افغانستان بیشتر از ۱۰۰ سال در زیر دست درازی های امپریالیستی قرار داشته و در عصر امپریالیسم هیچ کشور نمی تواند با ماهیت فئودالی و نیمه فئودالی وجود داشته باشد. اگر هم نزدیک بدان مناسبات در این عصر امپریالیسم در کدام گوشه جهان یا افغانستان وجود دارد از تناقض سیستم سرمایه داری با توسعه ناموزون و مرکب آن است که توسط امپریالیسم در مناسبات سرمایه داری کشورهای پیرامونی حقه شده است. اینجا واضح میگردد که در پیش گفتاری از سوی مازیار رازی بر مهم ترین اثر لئون تروتسکی با نام «انقلاب مداوم» راهکارهای احزاب وابسته به سیاست خلقی چقدر بی ارتباط با امر تحقق مطالبات دیموکراتیک و فراتر از آن، مبارزه برای سوسیالیسم دقت و تعمیق میابد. در آن مقدمه آمده است که «تئوری انقلاب مداوم از ارزش ویژه ای برخوردار است. این تئوری که نظریه فراگیر و علمی از تبیین دینامیزم دوران کنونی را ارائه داده که توسط لئون تروتسکی تکوین و تکامل یافت و از مهم ترین دست آورد های تجربیات انقلابی طبقه ی کارگر به شمار میرود و نمایانگر برجسته ترین وجه تکامل بینش انقلابی مارکسیستی در عصر امپریالیسم است.»

این اولین دلیلی است که مرحله بورژوا دیموکراتیک را که مناسبات حاکم افغانستان در عصر امپریالیسم و یا بحث «وجه تولید آسیایی» مارکس دارد، با در نظر داشت مناسبات تولیدی در افغانستان بی ارتباط ثابت بسازد. این ادعایی است که از سوی حزب دیموکراتیک خلق و هم از سوی جریانات وابسته به سیاست خارجی پکن که طیف وسیعی از مائویست ها در افغانستان هم در آن زمان و هم در این شرایط کنونی بدان پیچیده اند.

دوم اینکه اگر به یک تحول بار انقلاب داده می شود یعنی برداشتن کل مناسبات و فرهنگ ارتجاعی وابسته به نظام ماقبل توسط توده های عظیم جامعه.

اما در ۱۳۵۷ نه تنها که کدام نظام تغییر نکرد، مناسبات ارتجاعی و فرهنگ عقب مانده طبقاتی از میان نرفت، بلکه با کودتای و اقدام «بلانکیستی» ماشین دولت طبقاتی تکامل یافت، یک گروه مشخص در راس دولت طبقاتی از بالا قرار گرفت یک سلسله تغییرات از بالا را بنابر سنجش های نخبه گرایانه و از بالا در شهرها و دهات بر توده های کارگر و زحمتکش و دهقانان افغانستان دادند که از امر اجرای آن بزودی عاجز ماندند.

این کودتا بنابر ماهیت بورکراسی و تناقض درونی و نقض سنت بلشویکی «سنترالیسم دیموکراتیک» که اولین بار توسط باند استالین برای زندان ساختن، تبعید قتل عام، ترور و صدها جنایت دیگر را در برابر نزدیکترین رهبران انقلاب اکتبر بخصوص «لئون تروتسکی» راه اندازی کرد. تمام جناح بندی و سلب حق گرایش در درون حزب کمونیست روسیه که در راس آن کمیته مرکزی قرار داشت و راس آن کمیته هم شخص استالین قرار می گرفت شکل گرفت که باعث

و در طی سال های اخیر بحران از هر زاویه در افغانستان کارگران و زحمتکشان، زنان و کودکان و ده ها قشر تحت ستم این جامعه را تهدید میکند.

جنگ بیشتر از پیش شدت گرفته هر روز در جاده های افغانستان جوی خون از انتحار و انفجار جاری می شود. وضعیت افغانستان در حضور اشغال امپریالیسم امریکا و متحدین امپریالیستی آن بحرانی تر میگردد.

راه حل انقلابی، برای بحران موجود افغانستان تدارک و ایجاد حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر افغانستان در همکاری با جنبش کارگری منطقه و جهان است.

چرا این امر لازم است؟

اول اینکه در افغانستان بر اساس مفاهیم اولیه مارکسیستی یک دولت کارگری حاکم است، بخصوص در طی این ۱۶ سال گذشته که بزرگترین رقم پول که در هیچ کشور امپریالیسم تا الحال نپرداخته، اینجا پرداخت کرده است که این حقنه سرمایه دیده شده که بشکل بازار اقتصادی سرمایه داری افغانستان، نظر به آمار و احصائیه های مختلف که از سوی موسسات گوناگون برای رشد اقتصادی داده شده مشاهده میشود. یعنی بازار حاکم در افغانستان یک ساحه سرمایه داری است که بازتاب دهنده تضاد «کار و سرمایه» در آن است. از این نتیجه می شود که با بودن سرمایه و یک دولت سرمایه داری کارگران نیز رشد کرده اما این رشد کارگران نه به آن شکل که بتوانند همانند کشور های پیشرفته سرمایه داری خود را بیابند، اما بحث اینجا هست که در کارخانه های ولایات بزرگ، کارگاه ها، هتل ها، بانک ها، بیمارستان ها، ... وغیره محلات این نقش تعیین کننده کارگران را در سرمایه داری می بینیم که چگونه استثمار می شوند. پس در این جمع وسیع توده های کارگر برای هدف مشخص و تسخیر قدرت و درهم شکستن این رژیم پوسیده سرمایه داری و مبارزه ضد امپریالیسم به رهبری یک حزب پیشتاز انقلابی یا حزب لنینی که متشکل از کارگران پیشتاز و روشنفکران انقلابی باشد و در یک حد پایه توده ایی باشد می توان رسید. ثانیاً، بر اساس تحقق سوسیالیسم در ابعاد جهانی لازم است کارگران افغانستان با جنبش کارگران منطقه و جهان در یک اتحاد و هماهنگی روزمره قرار بگیرند. افغانستان از بحران، فقر و جنگ میلیون ها کارگر پناهجو در سراسر کشورهای جهان دارد که این پایگاه نیز می تواند به عنوان یک پل انقلابی و ارتباطی برای تشکیل اتحاد با کارگران کشور ایجاد شود. مبارزه با امپریالیسم یک امر بین المللی برای طبقه کارگر جهانی است که آغاز آن از مبارزه بر ضد سرمایه داری کشوری شکل میگیرد. بناً، کارگران کشورهای مختلف، بخصوص کارگران افغانستان در یک اتحاد با کارگران کشور های امپریالیستی باید در یک خط در برابر این پدیده نامیمون جهانی در یک صف قرار بگیرد.

ثور ۱۳۹۷

در طی جنگ حزب دیموکراتیک خلق و دولت حامی آن شوروی با جبهه مجاهدین مورد حمایت کشور های امپریالیستی میلیون ها افغان آواره، مهاجر، معلول و معیوب و صد ها هزار تن کشته و قتل عام شدند. یکی از خصوصیات استالینیسیم در سطوح احزاب خلق این است که باید در یک مقطع با بورژوازی و هر جناح و دار دسته راست و ارتجاع برای منافع مشخص در سازش و مفاهیمه را باز کند. حزب دیموکراتیک خلق با تغییرات در سیستم دولت منحن شوروی سازش هایی را تحت نام «مصالحه ملی»، پس از برکناری بیکر کارمل، از سمت منشی حزب و به عنوان یک رئیس جمهور و جمع شدن مسئولیت بعدی حزبی و ریاست جمهوری به دست داکتر نجیب منشی مصالحه ملی با گروه های درگیر جنگ باز شد که به شکل با هم به تفاهم برای تشکیل یک دولت مشخص مورد قبول تمام جناح منجر شود. این در حالی بود که این حاکم نوپا حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بنا بر مطالعات، ملی گرایانه و بی ربط به جنبش کارگری، برای خوش خدمتی به بورژوازی و باند های ارتجاع، حزب دیموکراتیک خلق را به «حزب وطن» تغییر داد که در دولت فعلی بیشتر اعضای سابق حزب به مثابه تحلیل گر بورژوازی در رسانه ها هر روز ظاهر می شوند.

از سوی دیگر امپریالیسم امریکا و متحدین آن شوروی را در سازمان ملل متحد برای قطع کمک به رژیم کابل تحت فشار قرار میداد و اصرار داشتند که این منشی مصالحه ملی باید تحقق پذیر شود تا امپریالیسم امریکا بتواند از تلاش های که در طی جنگ های بسیار مهملک در افغانستان داشته به سودی که نیاز دارد برسد.

در نهایت داکتر نجیب تن به استعفاء داده و دولت را به گروه های مجاهدین تسلیم میکند، و روز هشتم ثور روز هجوم گروه های مجاهدین به پایتخت و اشغال ارگ ریاست جمهوری می شود.

گروه های مجاهدین که از سوی کشورهای ارتجاعی منطقه پاکستان و ایران در شاخه های مختلف مذهبی انشقاق شده بود برای قدرت گیری بر سر روی یک دیگر می پرند و دوباره کابل مرکز آزمایش بزرگترین سلاح های مختلف می شود که بازم از کارگران و زحمتکشان این شهر قربانی میگردد

در نهایت امپریالیسم امریکا پروژه مجاهدین را به شکل ناکام و ناکارا می بیند و به همین دلیل روی گروه جدیدی بنام «طالب» حساب باز میکنند که برای تسخیر قدرت سیاسی افغانستان وارد صحنه می شود و کابل زخمی را اشغال کرده و کل این گروه سابق مجاهدین در مناطق مختلف فرار میکنند که در طی ۵ سال حاکمیت طالبان ۹۹ در صد از کل افغانستان در دست طالبان با حمایت مستقیم پاکستان و کشورهای عربی قرار میگیرد، و یک جبهه در سمت شمال، بخصوص در پنجشیر، زیر فرماندهی جمعیت اسلامی، و دیگر گروه هایی که به این جریان ملحق می شود قرار میگیرد و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در امریکا گروه طالبان با تهاجم نظامی امریکا و حمایت از همان جبهه باقی مانده در شمال با سرنگونی رژیم طالبان وارد کابل می شود و تا امروز که ۱۶ سال از همان اشغالی که تحت نام «مبارزه با تروریسم» بود ادامه دارد

## مصاحبه با یک کارگر راه آهن فرانسه

کردن راه آهن به بخش های مختلف دیگر نمی توانند آن استانداردهای امنیتی کار را حفظ کنند. تا جایی که در سال ۲۰۱۳ هفت کشته بخاطر حوادث کاری داشتیم. یک بررسی کارشناسی نشان داد که به علت کم کردن تعداد کارگران بوده. بخاطر همین رهبری راه آهن فرانسه SNCF مقصر هست. این نتایج ۳ روز قبل از اعتصاب اعلام شد.



کارگران خیلی روشن علیه رفرم وزیر کار موضع گیری کرده اند. معلوم هست که با طرح رفرم خیلی از پست های کاری برداشته شده و کارگران زیادی بیکار می گردند. در این اعتصاب خواسته های زیر هم مطرح شده.

بالا بردن حقوق، جلوگیری از برداشتن پست های کاری، که باعث اخراج کارگران می شود، کارگران پیمانی باید مثل کارگران ثابت دارای کار با قرارداد مشابه باشند، بهتر شدن قوانین کار در تمام خطوط راه آهن.

از طرفی دیگر همه این مطالبات را اتحادیه ها قبول نکرده، آنها فقط با پذیرفتن بخشی از این مطالبات در اعتراض شرکت دارند. رهبری اتحادیه ها مشغول معامله کردن بر سر بخشی از رفرم پیشنهادی وزیر کار هست. این تلاشی هست که اتحادیه ها برای جلوگیری کرد از رادیکال شدن اعتراضات کارگران دارند.

برای ما آسان نبود که نشان دهیم این رفرم نه فقط برای کارگران راه آهن فرانسه بلکه برای همه کارگران ما شرایط بد کاری و پایین آوردن دستمزد و کم کردن پست های کاری در بر خواهد داشت.

**می توانید برای ما در مورد مسیر اعتصاب توضیح دهید مثلا چگونه اعتصاب سازماندهی شده؟**

اعتصاب از طرف ۳ اتحادیه بزرگ سازماندهی شد و همچنین اتحادیه بزرگ فرانسه CGT

از اولین روز های اعتصاب کم کم تعداد شرکت کنندگان اضافه شده. تا کنون ۷۵ هزار نفر هست. تقریبا نصف همه کارکنان راه آهن فرانسه. از اول مشخص نبود چقدر طول می کشد. هرروز یک مجمع عمومی در ایستگاه راه آهن فرانسه توسط کارگران آن بخش برای بررسی اوضاع صورت می گرفت و این به سراسر

مصاحبه با یک کارگر راه آهن فرانسه. مصاحبه ای است با یکی از کارگران راه آهن فرانسه SNCF در مورد یکی از بزرگترین اعتصابات راه آهن در ۱۱ تا ۲۴ جون ۲۰۱۴.

راه آهن دولتی فرانسه با ۱۵۰۰۰۰ کارگر و کارمند یکی از بزرگترین مجتمع های کارگری در فرانسه است که این سال ها سعی در از بین بردن دستاورد های کارگری داشته که باعث اعتصابات و اعتراضات متعددی شده است. این مصاحبه توسط یکی از رفقای اتریشی در تشکیلات سوسیالیست انقلابی بنام زابینه سالوشین Sabine Saloschin

Revolutionär Sozialistische Organisation (RSO) با یکی از فعالین کارگر داخل اعتصاب صورت گرفته است.

چرا وارد اعتصاب شدید؟

علت اعتصاب بر علیه رفرمی بود که قرار بود انجام شود. این رفرم دو مسئله را تحت شعاع خودش قرار می داد. قسمت اول تقسیم شدن راه آهن به اجزای کوچکتر و دوم محدود کردن خیلی از دستاوردهای تا کنونی کارگران بود. برای مثال جلوگیری از دینامیک بودن ساعات کار، بالا بردن ساعت کار از ۱۱ ساعت به ۱۴ ساعت بدون پرداخت اضافه کار و کوتاه کردن روز های مرخصی (حداقل ۱۰ روز از آن).

از طرفی دیگر کارگران خیلی عصبانی هستند، خیلی ها را اخراج کرده اند. باوجود کم شدن کارگران ولی باید همان کار های سابق انجام بگیرد. بخاطر بازنشستگی تا حدودی اخراج ها کم شده است. در حال حاضر ۳۰ درصد کارگران ما زیر ۳۰ سال هستند.

تم دیگر ما امنیت در محیط کار هست. تا کنون برای ما تا حدودی استانداردها حفظ شده ولی از سال گذشته بخاطر کوچک

وزیر خودش قرار ملاقات را بهم زد بعد را اعتصاب شروع کردند. هدف اتحادیه ها این بود که رژیم را وادار به رفرم کند.

بخاطر همین سعی می کردند اعتصاب حداقل زمان را داشته باشد. از طرفی خیلی ها سعی می کنند که علیه بروکراسی در اتحادیه عمل کنند، بخصوص در اوایل اعتصاب برخورد های اتحادیه ها باعث شد تا کارگرها جوان سعی کنند که خارج از بروکراسی اتحادیه عمل کنند و به اتحادیه فشار بیاورند تا اعتصاب را ادامه دهد، اما اتحادیه ها سعی می کردند همان اولین پیشنهاد دولت را قبول کند. اما کارگران به پیشنهاد دولت اعتماد نکردند. یک هفته بعد از اعتصاب یکی از نمایندگان حزب کمونیست فرانسه پیشنهاد تغییر یک بند از قوانین جدید را داد تا بآن بتواند اعتصاب را به پایان ببرد. دولت پیشنهاد او را حمایت کرد. اتحادیه ها از روز بعد جلوی ادامه اعتصاب را گرفتند ولی پیشنهاد نماینده یک آرایشی بیشتر نبود که تا اندازه ای بروکرات های اتحادیه را، راضی می کرد ولی در مجموع چیزی نداشت.

طبق آن پیشنهاد قرار بود یک مرکز نمایندگان کارگران برای تمام اتحادیه SNCF راه اندازی شود که بخش های دیگر دخالتی نداشته باشند. با همه این سیاست بازی رهبری اتحادیه ولی همچنان بخش های پایین اعتصاب را ادامه می دادند. در پاریس ایستگاه های راه آهن تا ۴ روز دوباره اعتصاب را ادامه دادند حتی با تصویب پیشنهاد نماینده حزب کمونیست در اتحادیه ها، باز هم کارگران جوان جلوی مجلس راه پیمایی و تحصن راه انداختند.

### کارگران چه تجربه هایی در این اعتصاب کردند؟

کارگران راه آهن فرانسه در ۲۰ سال گذشته اعتصاب و اعتراض های زیادی در کارنامه خود داشتند. از نکات برجسته آن نقش کارگران جوان بخصوص کارگران زن در این اعتراضات بوده. خیلی ها که در راه آهن فرانسه SNCF مشغولند حقوق مناسبی دریافت نمی کنند آنها. در نشست سراسری گذشته علیه رهبری بروکرات اتحادیه ها قدهلم کردند. آنها هر روز اعتصاب و راه پیمایی سازماندهی کردند. حتی در پایان راه پیمایی اتحادیه ها خودشان دوباره ادامه می دادند و یک تجمع در زیر برج ایفل می گذاشتند. خیلی از این کارگرها از حومه های شهر (Banlieues) می آیند و تجربه زیادی از اعتراضات و شورش ۲۰۰۵ دارند و همچنین دانش آموزان و دانشجویان در اعتراضات ۲۰۰۶ علیه CPE شرکت داشتند.

وقتی اتحادیه ها به اعتصاب پایان دادند جوانان جلوی مجلس ادامه داده و شعار می دادند «در محل رئیس کل هر روز می گوید

فرانسه کشیده شد تا ۲۵۰ مجمع عمومی تشکیل شد که اعضای آن از ۳۰ نفر تا ۳۰۰ نفر می شدند.

تمام این مجمع عمومی هامابین ساعت های مشخصی صورت می گرفت. حدود ساعت ۱۰ صبح که در مورد پیشرفت اعتصاب و هماهنگی آن توسط اعضای اتحادیه ها صحبت می شد و بعد از ظهرها فعالین بخش های دیگر به ما می پیوستند و با راه پیمایی در پاریس به حمایت از کارگران، روزنامه و اطلاعیه پخش می کردند.

در پاریس اعتراض بزرگی جلوی مجلس صورت گرفت که توسط کارگرهای جوان سازماندهی شده بود و اتحادیه ها می خواستند از آن جلوگیری کنند چون اعتقاد داشتند به درگیری با دولت منجر می شود و جوان ها قابل کنترل نیستند.

اعتصاب کنندگان راه آهن فرانسه از هر شرایطی استفاده کردند تا بتوانند دیگر اعتصابیون را به خودشان پیوند دهند؛ از جمله اعتصاب کارگران پست، اعتصاب کارگران بیمارستان ها، اعتراض جوانان فرهنگ و هنر، در این شرایط برای جوانان خیلی مهم است که بخاطر اهداف مشترک بتوان این مبارزه را بصورت مبارزه طبقاتی نشان دهند.

از نکات روشن این اعتصاب همبستگی برای سراسری کردن آن بود چرا که سال پیش هر گروه اعتصابی به اشتباه فکری کرد اگر تنهایی اعتصاب کند می تواند بهتر به مطالبات مشخص خود برسد. ولی هنوز این اعتصاب نتوانسته همه بخش های جامعه و جریان های دیگر را به خود پیوند دهد.

### اتحادیه ها چه نقشی در این اعتصاب داشتند؟

بخاطر فشارهای که از طرف دولت به کارگران وارد می شود و سعی در تصویب قانونی آن بوده، اتحادیه ها بخاطر پاسخگویی به اعضای خود نمی توانستند ساکت بنشینند، باید اعتصاب سازماندهی می کردند.

ولی از طرف دیگر برای جلوگیری از اعتصاب ۶ ماهی بود که با دولت مذاکره می کردند، بدون اینکه به اعضاء خبری بدهند آنها تا آخرین لحظه به دولت اخطارها را داده بودند.

حتی در زمانی که اعتصاب اعلام شده بود اتحادیه منتظر قرار ملاقات با وزیر راه و ترابری بود. آنها آنقدر صبر کردند تا

بولتن خیلی زنده و حتی مسایلی را بصورت طنز مطرح می کرد و به عنوان نشریه اعتصاب شناخته شد. کمیته تحریریه این بولتن در یک فضای خیلی خوب با کارگران عمل می کرد و پیشنهادات را دقیقا در بولتن لحاظ می داد.

بیشترین تعداد هیئت تحریریه آن جوانان زیر ۳۰ سال بودند که از اتحادیه های مختلفی میآمدند. میان آنها ۵۰ درصد را زنان تشکیل می دادند که ۲۰ درصد از زنان کارگران راه آهن بودند.

اتحادیه بطور جدی در مقابل بولتن ها قرار گرفت، از بولتن ها می ترسیدند بخاطر اینکه نمی توانستند آن را کنترل کنند. حتی در یک نشست مجمع عمومی در همین ایستگاه مرکزی نماینده اتحادیه اعلام کرد که کارگرهای اعتصابی این بولتن را نخوانند. خود این گفته باعث شد کارگران زیادی بولتن را دنبال کنند. تا جایی که بروکرات های اتحادیه در این ایستگاه در حداقل قرار گرفتند.

در ۱۹ جون حدود ۹ روز از اعتصاب گذشته همه چیز روشن بود که دیگر رهبری اتحادیه برای اعتصاب دورنمایی ندارد. مجمع عمومی ایستگاه لازار Lazare یک نشست سراسری فراخوان داد تا بتواند رهبری اعتصاب را به دست بگیرد. بروکرات های اتحادیه همه جا وارد عمل شدند و در مقابل این فراخوان قرار گرفتند که این کار اتحادیه هست که اعتصاب را رهبری کند نه خود اعتصاب کنندگان.

با این همه در این فراخوان ۱۳۰ نفر نماینده از همه مجمع های عمومی در پاریس جمع شدند. این مجمع توانست یک راهپیمایی راه اندازی کند و تا ۴ روز دیگر اعتصاب را رهبری کند. و این یک حرکتی بود تا بتوانیم یک هماهنگی و اتحاد سراسری ایجاد کنیم. در واقع سعی می شد در مقابل بروکراسی اتحادیه ها قرار بگیریم. اتحادیه ها سعی می کردند در مقابل گردهمایی و اعتراضات قرار بگیرند و ماهیت اعتصاب کنندگان را تخریب کند.

### اعتصاب چه دست آوردی برای شما داشت و حالا چطور می شود؟

قابل اعتماد بودن رفقای ما برای خیلی از کارگران راه آهن روش شد که می توانند به آنها تکیه کنند. همچنین نشان داده شد که ما هنوز نیروی کمی در داخل راه آهن فرانسه SNCF داریم تا بتوانیم یک اعتصاب را رهبری کنیم و جریان آنرا تغییر دهیم. این می تواند تجربه ای برای از بین بردن ضعف های ما در آینده باشد. درسته ما نمی دانیم که اعتصاب بعدی راه آهن چه زمانی

چه کاری باید بکنیم حالا ما در اعتصاب هستیم باید رژیم یا بهتر بگوییم اتحادیه به ما بگوید کجا اعتراض کنیم.»

اعتراضات بیشتر به شورش شباهت داشت تا یک اعتصاب سازماندهی شده از طرف اتحادیه ها. آنها هیچ ترسی از حمله پلیس ها نداشتند. اعتراضات با فریاد بلند و زنده بود.

### سیاست شما در اعتصاب چه ی بود؟

برای ما دو چیز خیلی مهم بود؛ حفظ دموکراسی کارگری در طول اعتصاب و ارتباط دادن اعتصاب با بخش های دیگر اجتماعی. خیلی خوب می شد که این خواسته را ما در مجمع های عمومی مطرح می کردیم و در موردش صحبت می شد. در بعضی مناطق مطرح می شد در جایی که کارگر های انقلابی در میان کارگران راه آهن حضور داشتند. هر جا که رفقای کمونیست ما و چپ های رادیکال حضور داشتند هم مطرح می شد ولی در مجموع در سطح کلی اتحادیه ها تسلط داشتند. در مجمع عمومی سعی می شد که یک کمیته اعتصاب انقلابی خارج از بروکراسی اتحادیه ساخته شود تا بتواند جوابگو شود و کارگرهای مختلف را بتواند سازماندهی و متحد کند. تا با آن برای ادامه اعتصاب پیش برویم، اما با کمال تاسف نتوانستیم موفق شویم. ما هر جا که رفقای ما بودند تلاش می کردیم تا موفق شویم.

در اولین قدم رفقا برای کارگران روشن می کردند که ما از طرف اتحادیه ها عمل نمی کنیم بلکه به عنوان کارگران راه آهن وارد اعتصاب شده ایم. چون در حالت طبیعی اتحادیه ها پشت سر همه چیز هستند، ما با این کار سعی می کردیم کارگران را زیر یک پرچم جمع کنیم. رفقای ما هم از این موقعیت استفاده می کردند تا بتوانند با کارگران وارد صحبت شوند همیشه این کار را صبح زود قبل از اینکه افراد اتحادیه ها وارد عمل شوند انجام می دادند. خیلی جو خوبی حاکم بود خیلی از کارگرانی که در اعتصاب نبودند با صحبت های رفقا وارد اعتصاب می شدند.

در یکی از ایستگاه های مرکزی پاریس بنام St. Lazare رفقا به اعتصابیون پیشنهاد دادند که یک بولتن اعتصاب بیرون بدهند که روزانه انتشار پیدا کند، که در آن در باره اعتصاب گزارش کار و پیشنهاد داده شود. تا قبل از پایانت اعتصاب ۵ شماره بیرون داده شد. این بولتن ها ۳۵ مکان مختلف را زیر پوشش داشتند.

## به مناسبت پنجاهمین سالگرد تولد لنین

شده‌اند، بلکه مرکز تفکر و عملکرد انقلابی بیشتر و بیشتر به سمت «اسلاوها» در حال تغییر است. مرکز انقلابی از غرب به سمت شرق در حال تغییر است. در نیمه اول قرن نوزدهم در فرانسه بود، و در بعضی مواقع در انگلستان. در سال ۱۸۴۸ آلمان هم به صفوف ملت‌های انقلابی پیوست. ... قرن جدید با وقایعی شروع شده که به ما نشان می‌دهد که مرکز انقلابی در شرف انتقال دیگری است، یعنی به سمت روسیه ... روسیه که ابتکار عمل انقلابی بسیار زیادی از غرب اقتباس کرده است، اکنون این آمادگی را دارد که به عنوان منبع انرژی انقلابی برای غرب عمل کند. جنبش انقلابی روسیه که در حال حاضر شعله‌ور شده، شاید به‌عنوان نیرومندترین ابزار تطهیر کننده آن روحیه شل‌وول و بی‌رمق فیلیستینسم و سیاست معتدل که در میان ما دارد گسترش پیدا می‌کند، و ممکن است موجب عطش نبرد و از خودگذشتگی به آرمان‌های بزرگ ما شود تا شعله‌های درخشان دوباره زبانه بکشند. مدت مدیدی است که روسیه دیگر صرفاً مانند سنگر ارتجاع و حکومت مطلقه در اروپای غربی نیست. ممکن است گفته شود که در حال حاضر موضوع برخلاف این است. اروپای غربی در حال تبدیل شدن به سنگری از ارتجاع و استبداد در روسیه است. ... انقلابیون روس شاید خیلی وقت پیش با تزار سازش می‌کردند، اگر در عین حال مجبور نبودند که با هم‌پیمان او، یعنی سرمایه‌اروپایی، بجنگند. بیایید امیدوار باشیم که این بار آن‌ها موفق شوند تا با هر دو دشمن خود تصفیه حساب کنند، و این «اتحاد مقدس» جدید سریع‌تر از پیشینیان خود سقوط خواهد کرد. اما به هر نحوی که مبارزه کنونی در روسیه به پایان برسد، خون و سعادت جان‌باختگان، کسانی که تعدادشان متأسفانه بسیار است، اما بیهوده قربانی نخواهند شد. آن‌ها شاخه‌های انقلاب اجتماعی در سرتاسر جهان متمدن را تغذیه خواهند کرد و باعث رشد انبوه و سریع آن خواهند شد. در سال ۱۸۴۸ «اسلاوها» یخ‌بندان سیاهی بودند که گل‌های بهاری خلق‌ها را پژمرده کردند. شاید آن‌ها در حال حاضر طوفانی باشند که یخ ارتجاع را بشکنند و به نحوی مقاومت‌ناپذیر بهاری جدید و شاد را برای ملت‌ها به ارمغان بیاورند. " (کارل کائوتسکی، «اسلاوها و انقلاب»، ایسکرا، شماره ۱۸، ۱۰ مارس ۱۹۰۲)

این چیزی است که یک سوسیالیست برجسته، که ما اکنون مجبور شده‌ایم تا گسستی سخت با او داشته باشیم، در حدود هجده سال پیش در مورد جنبش انقلابی روسیه نوشت. این کلمات مرا به این فکر انداخت که حزب ما در حال حاضر شاید خودش را در موقعیت خطرناکی بیابد - همچون موقعیت انسانی که کله‌اش ورم کرده است. چنین وضعیتی احمقانه، شرم‌آور و بسیار مضحک است. ما می‌دانیم که شکست و زوال احزاب سیاسی اغلب زمانی پیش آمده

سخنرانی ایراد شده در یک نشست سازمان‌دهی شده توسط کمیته مسکو «حزب کمونیست روسیه (بلشویک)»

ولادیمیر ایلیچ لنین

پیشگفتار: در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ کمیته مسکو «حزب کمونیست روسیه (بلشویک)» جلسه‌ای را به افتخار پنجاهمین سالگرد تولد لنین تشکیل دادند که کارگزاران حزب مسکو در آن شرکت کردند. افرادی که لنین را خوب می‌شناخته و پیش از انقلاب اکتبر با او کار کرده بودند در جلسه صحبت کردند. گورکی، لوناچارسکی، اولمینسکی و شاعران پرولتاریا کیریلوف و الکساندروفسکی درباره لنین به گرمی و احترام فراوان سخن گفتند. و به محض پدیدار شدن لنین همه‌گی وی را تشویق کردند.

(تشویق پرشور حضار). رفقا، طبیعتاً من باید پیش از آغاز از شما به خاطر دو چیز تشکر کنم: نخست، برای تبریک‌های امروز به من و دوم حتی بیشتر، به خاطر چشم پوشیدن شما از ایراد سخنرانی‌های تبریک آمیز. (تشویق حضار). من فکر می‌کنم که شاید در این فرآیند، ما به تدریج، البته نه به یکباره، روش‌های مناسب‌تری را برای برگزاری جشن‌های سالپانه نسبت به چیزی که تا به حال رایج بوده و گه‌گاهی موضوع قابل توجه کاریکاتورهای خوب را تشکیل می‌داده، تدبیر کنیم. این یکی از چنین کاریکاتورهایی است که توسط هنرمندی برجسته در جشن چنین سالگردی به نمایش گذاشته شده. امروز این را همراه با نامه‌ای بسیار صمیمانه دریافت کردم. و چون رفقا به قدری مهربان بودند که سخنان تبریک آمیزشان را به من ببخشند، این کاریکاتور را طوری نگه می‌دارم تا همه‌گی آن را ببینند، تا شاید همه‌گی ما را از چنین جشن‌های سالپانه‌ای در آینده نجات دهند. (۱)

در ادامه، می‌خواهم چند کلمه‌ای در مورد وضعیت کنونی حزب بلشویک بگویم. چیزی که این افکار را به ذهن من آورده چند خط نوشته‌ای بود که هجده سال پیش، یعنی در سال ۱۹۰۲، توسط نویسنده مشخصی نوشته شد. این نویسنده کارل کائوتسکی است، کسی که با او قاطعانه راهمان را جدا کرده‌ایم، و کسی که باید بر علیه او مبارزه کنیم، اما کسی که در مبارزه با اپورتونیسیم آلمان از رهبران حزب طبقه کارگر بود، و کسی که ما در یک زمان با او همکاری می‌کردیم. در آن هنگام هنوز هیچ بلشویکی وجود نداشت، اما تمام بلشویک‌های آینده که با او همکاری کردند، در مورد او ارزیابی‌های مثبت داشتند. این همان چیزی است که این نویسنده در سال ۱۹۰۲ نوشته بود:

"در حال حاضر، [برخلاف سال ۱۸۴۸] به نظر می‌رسد که «اسلاوها» (Slavs) نه تنها وارد صفوف ملت‌های انقلابی

### بخشی از فعالیت‌های «کارزار بین‌المللی شاهرخ

زمانی» در اول ماه مه ۲۰۱۸.

یوتوبری، سوئد



ونکور، کانادا



که قبل از آن وضعیتی موجود بوده که در طی آن کله باد کرده ممکن باشد. و در حقیقت آنچه از انقلاب روسیه انتظار می‌رفت، از سوی آن مردی که نقل کردم و اکنون بزرگ‌ترین دشمن ماست، بسیار فراتر از سنجش و اندازه است. اما بالاخره، موفقیت‌های درخشان و پیروزی‌های شکوهمندی که تاکنون به دست آوردیم، در زمانی به دست آمد که هنوز نمی‌توانستیم با مشکلات اصلی خود دست و پنجه نرم کنیم. زمانی بود که ما با وظایف جنگ، وظایف مبارزه بسیار جدی و بسیار فعالی علیه زمینداران و تزارست‌های مرتجع، و همچنین ژنرال‌های مرتجع، روبه‌رو بودیم. و به همین جهت وظایفی که جوهر انقلاب سوسیالیستی را شکل می‌دهند باید به تعویق می‌افتادند تا بتوان با وظیفه سازماندهی مبارزه علیه ظهور هر روزه غرایز متداول خرده بورژوازی، تشتت و تفرقه‌افکنی‌ها، در واقع علیه هر چیزی که ما را به سرمایه‌داری باز می‌گرداند، دست و پنجه نرم کنیم. این وظایف چه در حوزه اقتصادی و چه در حوزه سیاسی به تعویق افتاد؛ چرا که ما نمی‌توانستیم به درستی از عهده آن بر بیاییم. بنابراین خطری که نقل کردم باید به طور جدی در ذهن همه بلشویک‌ها حضور داشته باشد، هم به طور جداگانه و هم به عنوان یک حزب سیاسی در کلیت خود. ما باید درک کنیم که تصمیمات کنگره اخیر ما باید به هر قیمتی انجام شوند، و این بدان معنی است که ما با کاری عظیم مواجه‌ایم. و این امر نیازمند تلاشی بسیار بیش‌تر از پیش خواهد بود.

اجازه دهید با این امید به بحث خاتمه دهم که تحت هیچ شرایطی قرار نیست به حزب ما اجازه داده شود که سرش آماس کند. (تشویق حضار.)

### کشتار غزه

مازیار رازی در تظاهرات ایستاده چند هزار نفره در محکومیت اقدامات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین و حمایت از زحمتکشان فلسطین در لندن مقابل ساختمان نخست وزیری بریتانیا.



یادداشت:

(۱) لنین به کاریکاتوری اشاره می‌کند که در سال ۱۹۰۰ توسط هنرمند مشهوری به اسم کاریک به مناسبت میلاد ن. ک. میخالوفسکی نارونیک کشیده شد. یلنا ستاسووا در پنجاهمین سالگرد تولد لنین کاریکاتور را برای او فرستاد. نقاشی مارکسیست‌ها را چون عده‌ای کودک ترسیم کرده بود که می‌آمدند تا به میخالوفسکی تبریک بگویند. ستاسووا روی کاریکاتور نوشت که در زمان میخالوفسکی حزب در دوران کودکی‌اش بوده است و تعداد کمی عضو داشت، درحالی‌که از آن زمان تا به حال رشد کرده، "و این نتیجه کار شماست، این به خاطر ذهن و استعداد شماست."

ترجمه: احمد آزادی جو